

مبحث هفتم

عدم جواز نسخ در قرآن

رازی در تفسیر آیه: **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**^۱ می‌گوید:

مقصود، امر خدا به رسول صلی الله علیه وسلم است که برسوء اخلاق (کافران و مشرکان) شکیبایی کند و با گفتار رکیک و افعال خبیث آنها مقابله به مثل ننماید. و در این آیه هیچ نشانه‌ی از امتناع او از نبرد وجود ندارد. زیرا ممتنع نیست که پیامبر علیه السلام در آن واحد، هم به اعراض از جاهلان امر شود، و هم به قتال با مشرکان. و نیز تناقض نیست اگر گفته شود، شارع با سفاقت آنها مقابله به مثل نمی‌کند، ولی با ایشان داخل نبرد می‌شود. و هرگاه جمع بین دو «امر» ممکن باشد، در این صورت نیازی به قبول والتزام به نسخ نیست، جز آنکه مفسران «ظاهریه»، از افزودن به ناسخ و منسوخ شادمانند، بی‌آنکه ضرورت و حاجتی باشد.^۲

رازی همچنین در تفسیر آیه «**مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ...**»^۳ می‌گوید:

مسأله ششم: بر وقوع نسخ در قرآن اتفاق کرده‌اند. و ابو مسلم بن بحر اصفهانی^۴ می‌گوید: نسخ واقع نشده و جمهور به وقوع آن در قرآن احتجاج نموده‌اند. یکی از آنها آیه «**مَا نَنْسَخُ**»

۱- گزشت را پیشه کن و امر به معروف نما و از جاهلان روی برتاب. (اعراف ۱۹۹)

۲- الرّازی فی تفسیر قوله تعالى: **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**. فالْمَقْصُودُ مِنْهُ أَمْرُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَنْ يَصْبِرَ عَلَى سَوْءِ أَحْلَاقِهِمْ، وَ أَنْ لَا يُقَابِلَ أَقْوَالَهُمْ الرِّكِيكَةَ وَ لَا أَعْمَالَهُمُ الْخَبِيثَةَ بِأَمْثَالِهَا، وَ لَيْسَ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى أَمْتِنَاعِهِ مِنَ الْقِتَالِ. لِأَنَّهُ لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يُؤْمَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِعْرَاضِ عَنِ الْجَاهِلِينَ مَعَ الْأَمْرِ بِقِتَالِ الْمُشْرِكِينَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُتَنَاقِضِ أَنْ يُقَالَ: **الْشَّارِعُ لَا يُقَابِلُ سَفَاهَتَهُمْ بِمِثْلِهَا، وَ لَكِنْ قَاتَلَهُمْ**. وَ إِذَا كَانَ الْجَمْعُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ مُمَكِّنًا، فَحِينَئِذٍ لَا حَاجَةَ إِلَى التَّزَامِ النَّسْخِ، إِلَّا أَنْ الظَّاهِرِيَّةَ مِنَ الْمَفْسَّرِينَ مَشْعُوفُونَ بِتَكْثِيرِ النَّاسِخِ وَ الْمَنْسُوخِ مِنْ غَيْرِ ضُرُورَةٍ وَ لَا حَاجَةٍ. ۳- (بقره ۱۰۶)

۴- ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی، کاتب مثر سبل بلخ و متکلم جدلی، از کتب اوست جامع التأویل لمحکم التنزیل، بر مذهب معتزله در تفسیر قرآن، و کتابی که جامع رسائل اوست. وی در سال ۳۰۹ هجری قمری عامل قم بوده است.

است که ابومسلم به چند وجه آن را پاسخ گفته است:

وجه اول: آنکه مراد از آیات منسوخه، شریعی است که در کتب قدیم، مثل تورا و انجیل بوده، مثل روز شنبه و نمازگزاردن به سمت مشرق و مغرب. که خداوند حکم آن را از ما برداشت و به حکم دیگری ما را واداشت. زیرا یهود و نصاری می‌گفتند: ایمان نیاورید جز به آنکس که از دین شما پیروی کند.^۱ پس خداوند با این آیه خواست آنها را باطل کرد.^۲

وجه دوم: مراد از نسخ، جابجا کردن از لوح محفوظ و جادادش در سائر کتب است، و این همان است که می‌گویند «نسخه کتاب».

وجه سوم: ما بیان کردیم که آیه مذکوره دلالت بر وقوع نسخ ندارد. بلکه دال بر این معنی است که اگر چنانچه نسخی واقع شود، بهتر از پیش خواهد بود. و برخی اعتراض اول را این طور پاسخ گفته‌اند که هرگاه «آیه» گفته شود، مراد آیات قرآن است، زیرا معهود نزد ما همین است.^۳

دلیل دوم قائلان به وقوع نسخ در قرآن این است که خدای تعالی به زنی که شوهرش وفات یافته امر می‌کند تا یکسال تمام عده نگه‌دارد: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ.^۴ سپس این آیه را به آیه «أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»^۵ نسخ نمود.

ابو مسلم گفته است: یکسال عده نگه‌داشتن، کلیت خود را همیشه داراست، زیرا اگر زن حامله باشد، ومدت آن یک سال تمام باشد، و اگر این حکم در پاره‌ی موارد باقی بماند، آن دیگری تخصیص است نه ناسخ.

جواب این است که مدت عده حمل، با وضع حمل منقضی می‌شود، چه وضع حمل در یک سال باشد یا کمتر یا بیشتر، پس قراردادن یک سال برای عده کلاً زائل می‌گردد.^۶

۱- و لا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ (آل عمران ۷۳)

۲- قال الرّازی فی تفسیر «مانسَخ...» المسأله السّادسه؛ اتّفقوا علی وقوع النّسخ فی القرآن، وقال ابو مسلم بن بحر: أنّه لم یقع. وأحتجّ الجمهور علی وقوعه فی القرآن بوجوه؛ أحدها هذه الآية (ما نَسَخ...) أجاب ابو مسلم عنه بوجوه؛ الاول: انّ المراد من الآيات المنسوخة هي الشرائع التي في الكتب القديمة من التوراة والإنجيل، كالتسبب والصلاة إلى المشرق والمغرب مما وضعه الله عنا و تعبدنا بغيره. فإنّ اليهود والنصارى كانوا يقولون: لا تؤمنوا إلا لمن تبع دينكم. فأبطل الله عليهم ذلك بهذه الآية.

۳- الوجه الثاني؛ المراد من النسخ، نقله من اللوح المحفوظ و تحويله عنه إلى سائر الكتب، و هو كما يقال؛ نسخة الكتاب. الوجه الثالث؛ إنا بيّنا أنّ هذه الآية لا تدلّ على وقوع النسخ، بل على أنّه لو وقع النسخ لوقع إلى خير منه و من الناس أجاب عن الاعتراض الأول بأنّ الآيات إذا أطلقت، فالمراد بها آيات القرآن. لانه هو المعهود عندنا.

۴- (بقره ۲۴۰) ۵- يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا (بقره ۲۳۴)

۶- الحجة الثانية؛ لِقائلين بوقوع النسخ في القرآن أنّ الله تعالى أمر المتوفى عنها زوجها بالأعتداد حولاً كاملاً و ذلك قوله: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ» ثمّ نسخ ذلك بأربعة أشهر ←

دلیل سوم: خداوند دستور داده است در قبال رازگویی با رسول صدقه دهند، در آیه زیر:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند هرگاه بخواهید با رسول خدا رازگویی و نجوی کنید، پیش از آن نجوای خود صدقه دهید.^۱ این آیه بعداً نسخ شده است. ابومسلم می‌گوید: دلیل زوال، زائل شدن سبب آنست. سبب هم تعبّد به مفهوم آیه بوده است تا منافقان به سبب صدقه ندادن، از مؤمنان ممتاز گردند. پس همین که این غرض حاصل شد، تعبّد نیز ساقط گشت.

جواب (این استدلال) آن است که اگر چنین بود، پس هر که صدقه نمی‌داد منافق بود، و این باطل است. زیرا روایت شده که جز علی رضی الله عنه، کسی (در اجراء این آیه) صدقه نداد.

دلیل این هم قول خدای تعالی است که فرموده: **فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ...**^۲

دلیل چهارم: خدای تعالی ثبات یک نفر را در برابر ده نفر امر فرموده و گفته است: اگر بیست تن از شما صابر باشد بر دویست تن غالب شود.^۳ سپس آن را نسخ کرده می‌گوید: اکنون خدا بر شما تخفیف داده و می‌داند که ناتوانید، پس اگر از شما صد تن صابر باشند بر دویست تن غالب آیند.^۴

دلیل پنجم: قول خدای تعالی است که فرموده: سفیهان مردم خواهند گفت: چه چیزی ایشان را از قبله‌یی که داشتند برگردانید؟^۵ سپس خدای تعالی این راهم از ایشان ازاله کرده فرمود: پس روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان.^۶

→ وَعَشْرٌ، كَمَا قَالَ: وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمْ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا. قَالَ ابومسلم: الْأَعْتَادُ بِالْحَوْلِ مَا زَالَ بِالْكَلِيَّةِ لِأَنَّهَا لَوْ كَانَتْ حَامِلًا وَمُدَّةُ حَمْلِهَا حَوْلٌ كَامِلٌ لَكَانَتْ عِدَّتُهَا حَوْلًا كَامِلًا، وَإِذَا بَقِيَ هَذَا الْحَكْمُ فِي بَعْضِ الصُّورِ كَانَ ذَلِكَ تَخْصِيصًا لَا نَاسِخًا، وَالْجَوَابُ أَنَّ مَدَّةَ عِدَّةِ الْحَمْلِ تَنْقُضِي بَوَاحِجِ الْحَمْلِ سِوَاءَ حَصَلِ وَضْعِ الْحَمْلِ بِسَنَةٍ أَوْ أَقَلِّ أَوْ أَكْثَرَ فَجَعَلَ السَّنَةَ الْعِدَّةَ يَكُونُ زَائِلًا بِالْكَلِيَّةِ.

(مجادله ۱۲)

۲- الْحِجَّةُ الثَّلَاثَةُ: أَمَرَ اللَّهُ بِتَقْدِيمِ الصَّدَقَةِ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَى الرَّسُولِ بِقَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً. ثُمَّ نَسَخَ ذَلِكَ. قَالَ ابومسلم: إِنَّمَا زَالَ ذَلِكَ لِزَوَالِ سَبَبِهِ لِأَنَّ سَبَبَ التَّعَبُّدِ بِهَا أَنْ يَمْتَازَ الْمَنَافِقُونَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَتَّصِدَّقُونَ. فَلَمَّا حَصَلَ هَذَا الْعَرَضُ سَقَطَ التَّعَبُّدُ. وَالْجَوَابُ: لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ مَنْ لَمْ يَتَّصِدَّقْ مُنَافِقًا وَهُوَ بَاطِلٌ، لِأَنَّهُ رُوِيَ أَنَّهُ لَمْ يَتَّصِدَّقْ غَيْرَ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَ يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ».*

* - پس اگر نکردید، و خدا بر شما بازگشت نمود. (مجادله ۱۳)

۳- (انفال ۶۵)

۴- الْحِجَّةُ الرَّابِعَةُ: أَنَّهُ تَعَالَى أَمَرَ بِبَيِّنَاتِ الْوَاحِدِ لِلْعَشْرَةِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» ثُمَّ نَسَخَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (انفال ۶۶)

۶- (بقره ۱۴۴)

۵- (بقره ۱۴۲)

دلیل ششم: این قول خدای تعالی است که می‌گوید: و هرگاه آیه‌ی را به جای آیه دیگر مبدل ساختیم، و خدا داناترین است به آنچه نازل می‌کند، گفتند جز این نیست که تو افتراء زنده هستی.^۱

کلام صاحب قوانین^۲ در نسخ

قانون: حق، جواز نسخ و وقوع آنست. مخالف در اول، برخی از فرق یهودند و در ثانی، ابومسلم بحر اصفهانی. خصوصاً در مورد قرآن، بر مبنای قول خدای تعالی که گفته است، «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۳.

رأی ما بر جواز، به سبب عدم وجود دلیل بر محال بودن آنست. و دلیل بروقوع آن، آیه عده می‌باشد. زیرا قول خدای تعالی: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَوْجاً... غَيْرِ إِخْرَاجٍ» دال بر وجوب اتفاق به زن است در طول یک سال. و همان عده او است تا زمانی که از آنجا خارج نشده. و هرگاه خارج شود، عده او منقضی گشته و چیزی به او تعلق نمی‌گیرد. این آیه به آیه «أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» منسوخ گشته. اصفهانی به همین اکتفاء کرده که حکم آن فی الجمله باقی است. زیرا اگر مدت حمل حامل یک سال باشد، یک سال هم عده نگه می‌دارد. و پوشیده نیست که این حکم، چون از حیث خصوصیت هم اینطور نیست،^۴ مردود است.

و نیز آیه صدقه در رازگویی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و غیر آن، که ما با ذکر آنها و تکرار ترهات ابی مسلم، اطاله کلام نمی‌دهیم، زیرا عمر، شریف‌تر از آنست که در اینگونه اموری ضایع گردد.^۵

۱- الْحِجَّةُ الْخَامِسَةُ قَوْلُهُ تَعَالَى؛ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا. ثُمَّ إِنَّهُ تَعَالَى أزالَهُمْ عَنْهَا بقوله: قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ / الْحِجَّةُ السَّادِسَةُ قَوْلُهُ تَعَالَى؛ وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ.

۲- میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن، معروف به میرزای قمی، فقیه شیعی. اصلاً گیلانی است و مولد او در جابلق، به سال ۱۱۵۲ هـ ق بوده و در عراق نزد آقا باقر بهبهانی و دیگران تلمذ نمود و سپس در قم اقامت گزید. از جمله تألیفات اوست: قوانین در اصول، جامع الشکات در فقه به زبان فارسی، غنائم در فقه استدلالی، مناہج و مُعین الخواص در فقه، مُرشد العوام در فقه به فارسی، و رسائل مختلف دیگری در فقه و اصول و کلام و حکمت، که پاره‌ی از آنها را ضمیمه جامع الشکات کرده‌اند. رساله‌ی در قاعده تسامح در ادله سنن و کراهت، رساله‌ی در جواز قضاء و تحلیف به اجازه مجتهد، رساله‌ی به فارسی در اصول پنجگانه دین و عقائد حقه اسلامی و دیوان شعری در حدود پنجهزار بیت، و منظومه‌ی در علم معانی و بیان. تاریخ وفات او به ثبت نرسیده است.

۳- هیچ باطلی بدان نرسد، نه از پیش رو و نه از پشت سر. (فصلت ۴۲)

۴- یعنی خصوصیت بدنی زن هم به گونه‌ی نیست که لازم باشد یک سال عده نگه دارد.

۵- قانون: الحق جواز النسخ و وقوعه و المخالف فی الاول بعض فرق اليهود، و فی الثانی ابومسلم بن بحر الاصفهانی، سیما فی القرآن، لقوله تعالی: لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه. لنا علی الجواز عدم الدلیل ←

میرزای قمی در ادامه کلامش می‌گوید:

کسانی که به محال بودن نسخ تمسک کرده‌اند می‌گویند: محال است یک چیز، هم حَسَن باشد هم قبیح. پس امر به شیء اقتضاء دارد که حَسَن و نیکو باشد. و اقتضاء رفع، قبیح بودن آنست، و جواب آن منع وجود حَسَن و قبیح ذاتی در جمیع اشیاء است. بلکه (حَسَن و قبیح) بر وجوه و اعتبارات است، مثل نوشیدن داروها و خوردن غذاهای مصلحت و مفسده زمانی در آن ملحوظ است.^۱

پاسخ ما به دلایل و وجوه فخر رازی ذیلاً بیان می‌گردد که در مطاوی^۲ آن پاسخ به میرزای قمی راهم شامل می‌شود. فقط در اینجا می‌افزاییم که «حَسَن» ذاتاً و برای آیه حَسَن است، و «قَبیح» نیز همین طور است. مثلاً اقامه نماز یا اداء زکوة، یاراستی و دُرستی و مَحَبَّت و صلّه رَجَم و مانند اینها، که خداوند امر به انجامش نموده، همه دارای حَسَن ذاتی وابدی است، ولی تحقق آن در اشخاص، به میزان کمال یا نقصان، حالت عَرَضی پیدامی‌کند، و حال آنکه خداوند از او می‌خواهد صفات حسنه را در خود ذاتی گرداند. بناءً بر این نگاهداری زنی که شوهرش وفات یافته، حَسَن ذاتی دارد. اکنون جواب ما به رازی:

اولاً؛ برای وجه دوم، دلیلی از کتاب و سنت وجود ندارد.

ثانیاً؛ در مورد وجه سوم، کلمه «آیات» مذکور در قرآن عمومیت دارد، یعنی هم شامل آیات تکوینی می‌شود هم آیات کتاب، و دلیلی بر تخصیص آن به آیات کتاب وجود ندارد، بلکه آیات کتاب خود صریح در تعمیم معنای این کلمه است.

ثالثاً؛ در مورد دلیل دوم رازی درباره نسخ و تغییر حکم عدّه زن، می‌گوییم منافاتی بین دو آیه نیست تا بخواهیم قائل به نسخ در یکی از دو آیه شویم. زیرا هر یک از دو آیه مشتمل بر حکمی خاص است. آیه بی‌بی که می‌گوید وصیت است برای همسران، افاده می‌کند که وارثان تا یک سال حق

→ عَلَىٰ اسْتِحَالَتِهِ وَعَلَىٰ وُقُوعِهِ آيَةُ الْعِدَّةِ. فَإِنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ...إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجِ الدَّالَّةِ عَلَىٰ وُجُوبِ الْأَنْفَاقِ عَلَيْهَا فِي حَوْلٍ، وَ هُوَ عِدَّتُهَا مَا لَمْ تَخْرُجْ. فَإِنَّ خُرُوجَ بِنْتِهَا يَنْقُضِي عِدَّتَهَا وَ لَا شَيْءَ لَهَا، نُسِخَتْ بِأَنَّهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا. وَ تَخَلَّصَ عَنْهَا الْأَصْبَهَانِيُّ بِأَنَّ حَكْمَهَا بَاقِيَةٌ فِي الْجُمْلَةِ. فَإِنَّ الْحَامِلَ إِذَا كَانَ مَدَّةَ حَمْلِهَا عَامًا تَعَدُّ بِالْحَوْلِ. وَ هُوَ مَدْفُوعٌ أَيْضًا بِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ حَيْثُ الْخُصُوصِيَّةِ كَمَا لَا يَخْفَى. وَ كَذَلِكَ آيَةُ الصَّدَقَةِ قَبْلَ النَّجْوَىٰ مَعَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ غَيْرِهَا مِمَّا لَا نُطِيلُ بِذِكْرِهَا وَ ذَكَرْتُ تَرْهَاتِ أَبِي مُسْلِمٍ، وَ الْعُمَرُ اشْرَفُ مِنْ أَنْ يَضِيعَ فِي أَمْثَالِهِ...

۱- ادامه قانون...الی‌ان قال: و تمسک من قال باستحالته عقلاً باستحالة كون الشيء حسناً قبيحاً. والامر يقتضي كونه حسناً و رفعه يقتضي كونه قبيحاً. و جوابه منع كون الحسن و القبح ذاتيين في جميع الاشياء. بل قد يكون بالوجوه و الاعتبار، و ذلك كمشرب الادوية و اكل الاغذية. فقد يكون مصلحة الى زمان و مفسدة.

۲- مطاوی؛ جمع مطاوی: لابل، در خلال.

اخراج زن را از خانه ندارند، مگر آنکه ازدواج کند و خودش خارج شود. همانطور که قبل از ازدواج هم چنانچه خودش اراده خروج نماید، می تواند برود. زیرا آیه با عبارت «عَمَرِ الْاِخْرَاجِ» بر این معنی تأکید نموده است. پس این آیه هیچ ارتباطی با تعیین عده زن ندارد. و آیه دیگر فقط مدت عده را معین می سازد. براین اساس، فقهاء دچار خطاء شده اند که قائل به نسخ گشته و بی دلیل حکم به جواز اخراج زن داده و بانص کتاب مخالفت کرده اند.

رابعاً؛ دلیل سوم رازی و استناد او در نسخ به آیه «صدقه در نجوی با رسول»، درست نیست و نسخی در آیه واقع نشده، بلکه آزمونی است در اینکه سبقت گیرندگان در صدقه شناخته شوند، چنانکه علی علیه السلام سبقت گرفت و ثابت شد که او در اجراء هر امری از او امر خدا و رسول، بردیگران پیشی می گیرد. بناء بر این مراد رسول حاصل شد و به همین سبب خداوند دیگر مردمان را خطاب قرار داده می گوید: از کوتاهی و سستی شما در این امر گزشت می کند. پس این قضیه ربطی به نسخ معهود و مصطلح ندارد، بلکه آیه برای انقضاء مدت تکلیف نازل گشته است. و با توجه به اینکه خطابات قرآن، عام است، اکنون نیز بهتر است هر مؤمنی که در میان جمع نجوی کرد، صدقه دهد. خامساً؛ دلیل چهارم رازی در آیه «عَشْرُونَ صَابِرُونَ» نیز مثبت نسخ نمی باشد، زیرا این دو آیه در دو موضع است، واحکام، تابع موضوعاتند. آیه اول در مورد جنگی است که مسلمانها قوی بودند، و آیه دوم پیرامون وقتی است که ناتوان و ضعیف بودند. در آن حال، اگر با مشرکان وارد نبرد می شدند و عده مشرکین ده برابر مسلمانها بود، طاقت مقاومت نداشتند، آنگاه شکست خورده، مغلوب می شدند. حتی ممکن است چنین حالتی در یک نبرد هم حادث شود. این تفاوت، از لوازم قلت یا کثرت عده و عده و قوت و ضعف مجاهدین می باشد، و ربطی به نسخ چیزی یا حالتی ندارد. البته ما منکر وقوع نسخ در برخی از احکام نیستیم که در ادیان دیگر، طور دیگری بوده و اسلام آنها را نسخ کرده، ولی منکر نسخ مصطلح در آیات قرآن هستیم که چگونگی آن را بیان خواهیم کرد. زمانی که قرآن نازل می شد، یهود که آن را مخالف توراة تحریف شده خود می دیدند، می گفتند خداوند این آیات را نازل نمی کند، بلکه این محمد است که به خدا نسبت دروغ می دهد. پس آیه «تبدیل» هم که در دلیل ششم رازی مورد استناد قرار گرفته، حاکی از اثبات نسخ اصطلاحی فقهاء نمی باشد.

به آنچه پیش از این گفتیم، می افزاییم که در قرآن هیچ آیه بی را نیافتیم که خود قرآن آن را نسخ کرده باشد، و آنچه را که به این موضوع نسبت داده اند، محصول نظرات و جهالات است، زیرا بین برخی از آیات، توهم تعارض کرده اند.

اگر چنانچه در آیات کتاب تدبّر می‌کردند، مراد آن را فهم نموده می‌دانستند که آیه‌یی از آیات کتاب منسوخ نشده. اگر فرض کنیم که آیه یا آیاتی از کتاب نسخ شده است، قطعاً باید تلاوت آن هم منسوخ می‌گشت. بدان سبب که بقاء تلاوت منسوخ تا روز قیامت، و نسخ حکم آن، بی‌آنکه کتاب خدا به آن تصریح کرده باشد، بلامعنی است. آیا چنین نسخی چیزی جز لغو محض و عملی بی‌حاصل و بلافائده است؟! و آیا موجب گمراه کردن امت و بروز اختلاف و ایجاد تزلزل در دین نمی‌گردد؟! صدور چنین عملی از هرانسان عاقلی قبیح است تا چه رسد به خالق متعال و حکیم مطلق، و نسبت دادن این امر به او از زشتترین قبیاح است و چیزی جز جرأت بر خدا نیست. آری! اخبار آحاد ضعیفی وجود دارد که شایسته نیست قرآن با استناد به آنها تفسیر شود. زیرا قرآن قطعاً الصدور، بلکه قطعاً الدّلاله نیز هست.

زمانی می‌توان تفسیر به نسخ کرد که دلیل صریح واضح و منصوص در کتاب مجید وجود داشته باشد، و نسبت به آن علم حاصل شود. پس نمی‌توانیم با اعتماد به خبر، قائل به نسخ شویم، حتی اگر خبر مستفیض هم باشد، زیرا نفس استفاضه موجب خروج خبر از واحد بودن نمی‌شود، و به اتفاق خاصّه و عامّه، اخبار آحاد موجب علم نمی‌گردد، جز آنکه شاهد قطعی از کتاب یا نصّ متواتر داشته باشد.

حال اگر بگوییم پس آیه «ما ننسخ...» به چه معنی است؟

در پاسخ می‌گوییم: نسخ دو گونه است؛ یکی نسخ آیات تکوین که در پدیده‌های جهان رخ می‌دهد، و دیگری نسخ در آیات تشریح. در مورد اول، هر موجودی در عالم، آیه‌یی از آیات خدا است. پس هرگاه این موجود خاصّ منسوخ گردد، خداوند موجودی مثل آن یا بهتر از آن را پدید می‌آورد. مثلاً هرگاه وجود یک انسان نسخ گردد، مثل او یا بهتر از او آورده می‌شود. یا هرگاه درختی خشک و منسوخ شود، مثل آن، یا بهتر از آن بوجود می‌آید. و هم چنین است منسوخ شدن بنا و ساختمانی. و نیز هرگاه بهره‌گیری از استر و اسب و گاو و شتر و مانند اینها، در حمل و نقل، منسوخ گردد، اتومبیل و هواپیما و قطار و وسائل دیگر جای‌گزین آنها می‌شود، یا کشتی‌های بادبانی تبدیل به کشتی‌های موتوری می‌گردد.

و اما نوع دوم نسخ در آیات تشریح است و به این معنی است که خداوند آیات احکام تورا و انجیل را منسوخ می‌سازد و بهتر از آن یا مثل آن را که قرآن باشد، می‌آورد. مثلاً نماز در شریعت موسی و عیسی بوده است، اما همین که اسلام آمد، نماز آن دو شریعت را منسوخ نمود و نمازی بهتر از آن را آورد. زیرا نماز اسلام مشتمل بر لطائف دقیقی از گفته و کرده هاست، و کیفیات جامع و

متعالی را درخود جاداده است، مثل جمعه و جماعت و اقامه آنها درمساجد، و نیز مشتمل است بر تزکیه و تهذیب و آداب پسندیده و آثار فائده‌بخش.

بناء بر این آیه «نسخ» در قرآن، به این مفهوم نیست که خداوند بگوید: آنچه را از آیات که نسخ می‌کنیم در همین شریعت و از همین قرآن است. از طرف دیگر، این آیه بعد از آیاتی آمده که همه راجع به یهود است و شرح اعمال بد آنها و اینکه کتاب را به پشت سر خود انداختند. دُرُست قبل از آیه نسخ این آیه آمده است که:

مَا يَسُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ
 أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ،
 وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (بقره ۱۰۵)

نه کافران اهل کتاب و نه مشرکان، دوست ندارند

که خیری از پروردگارتان به شما رسد،

و خدا هر که را خواهد مختص رحمت خویش گرداند،

و خدا را فضلی بس بزرگ است.

این آیه صراحت دارد که کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که آیات کتاب از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مؤمنان نازل شود، و این همان خیر محض است. یهود می‌گفتند ما اهل کتابیم و کتاب به زبان موسی بر ما نازل شده و مامتمسک و عامل به احکام آن هستیم، و به دین دیگری نیاز نداریم، و شریعتی را جز شریعت موسی نمی‌پذیریم. و اگر فرضاً احتیاجی به رسولی دیگر پدید آمد، آن پیامبر باید از بنی اسرائیل باشد، و نسخ شریعت موسی غیرممکن، و تا روز قیامت باقی خواهد بود.

آیه مورد بحث، یعنی آیه «نسخ» پاسخ به این ادعاهای یهود است و بیانگر این معنی است که نسخ شریعت موسی موجب زوال حق و عدم اقامه احکام الهی نمی‌گردد. بلکه هرگاه خداوند رسولی را با شرع کامل و دین جامع مبعوث گرداند، دین او مشتمل بر دو نوع از احکام است، نوعی مطابق با احکام شرایع الهی پیشین است، یعنی مثل آنهاست، و نوعی هم نیکوتر، جامع‌تر، کامل‌تر، آسان‌تر، و بهتر از آنهاست. پس این دینی که پیامبر اسلام آورده، جامع همه خیرات است. ازینروست که به صراحت می‌گوییم آیه مذکور ربطی بانسخ مصطلح ندارد.

و اما اشتغال قرآن بر ناسخ و منسوخ، مثل آیات زیر است که احکام ادیان پیشین را نسخ می‌نماید.

مثلاً حکم:

حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا^۱ رَا آيَةُ قُلْ لَا آجِدُ فِيهَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ^۲.

نسخ کرده است.

و نیز مثل نسخ قبله که صریح کتاب و مقرون به عمل پیامبر است، و هیچ بحثی در آن نیست. یعنی پیامبر اسلام همان قبله پیشین را برگزیده بود و آیه «فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» عمل پیامبر را منسوخ ساخت. نه آنکه قبلاً آیه بی حکم قبله را تعیین کرده و اکنون این آیه، آن دیگر آیه از قرآن را نسخ می کند. نتیجه آنکه این آیه در پاسخ ادعای یهود نازل شد که در بالا متذکر آن شدیم، نه در مورد نسخ آیات کتابی که هنوز در حال نزول بود.

علاوه بر این، این نکته را هم بیفزاییم که وقتی خدای تعالی می گوید:

یهود کتاب را به دستان خود می نویسند سپس می گویند این از نزد خداست،^۳ و به خدا نسبت دروغ می دهند،^۴ و کتاب او را تحریف می نمایند و بهره خود از کتاب را بدست فراموشی می سپارند^۵ و نمی دانند محتوای آن چیست و حتی سحری را که توراۀ نهی کرده اتخاذ نموده چیزی از اصل کتاب موسی را باقی نهند جز اندکی،^۶ و همین اندک را هم بدور افکنند، آنگاه ما رسولی را با کتابی فرستادیم که مصدق ادیان پیشین است و در آن شکئی نیست^۷ و جامع مصالح دنیا و آخرت است و رهنمون به راه های خیر و صلاح می باشد.^۸ و آنچه بر انبیاء سلف نازل کرده ایم براو نیز نازل نموده ایم و بر آن افزوده ایم.^۹ بنا بر این حجّتی بر ضدّ این رسول ندارید تا بهانه جویی های شما در عدم ایمان به او پزیرفته شود. بر این اساس خدای متعال بر خود فرض دانسته دین یهود و ادیان دیگر قبل از اسلام را منسوخ سازد. زیرا هم ناقص است و هم تحریف شده. این برهان قاطع و حجّت بالغ است بر یهود که پاسخی برای آن ندارند، و دلیلی بر اثبات مدّعی خود اقامه نکرده اند، و در برابر رسول اسلام صلی الله علیه و آله محکومند.

از جمله چیزهایی که در توراۀ حکم آن هست و در قرآن منسوخ شده، حرمت گوشت شتر است

۱- (انعام ۱۴۶)

۲- (انعام ۱۴۵)

۳- قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (بقره ۷۹)

۴- وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ (مائده ۱۰۳)

۵- يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ (مائده ۱۳)

۶- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ (مائده ۱۵)

۷- وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ (يونس ۳۷)

۸- يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ (مائده ۱۶)

۹- وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ (انعام ۹۲)

که اسرائیل بر خود حرام کرده بود،^۱ قرآن کریم این حکم را باین آیه نسخ فرمود که:

مِنَ الْإِبِلِ أَثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ أَثْنَيْنِ (انعام ۱۴۴)

و نیز بسیاری از پرندگان و حیوانات بڑی و بحری که خوردن گوششان در توراة حرام بوده^۲ و قرآن بانسخ آن احکام، آنها را حلال کرده است که در آیه «قُلْ لَا آجِدُ» پیش از این آوردیم. از دیگر منسوخات قرآن، «رجم» است که در چند جای توراة هست، ولی در قرآن ذکر از آن نیامده و حتی کلمه‌یی که دال بر وجود این حکم در اسلام باشد، یافت نمی‌شود. بناء بر این آیه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي...»^۳ حکم «رجم» موجود در توراة رانسخ کرده است. آیا عقلی تصدیق می‌کنند که کتاب تبیان و تفصیل همه چیز، در موضوع هدایت انسان، حکم رجم را، که از جلد و تازیانه مهم تراست، مسکوت بگذارد و به آن هیچ اشاره‌یی نکند؟!

البته نسخ، اعم است از آنچه در توراة و غیر آن آمده، چه مُتَزَل باشد یا مُحَرَّف، و از نزد خدا نازل نشده باشد، پس به این مفهوم، یعنی هر آنچه در توراة موجود است و خدا منسوخش می‌سازد، نه آنچه را که خدا نازل فرموده. بناء بر این آنچه را که برخی از مفسران و فقهاء درباره نسخ بعضی از آیات قرآن گفته‌اند ادعائی بی دلیل، و کژی از سواء سیل است.

از دیگر آیاتی که قائل به نسخ آن شده‌اند این قول خدای تعالی است که فرموده:

وَالَّذِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ،

فَإِنْ شَهِدُوا فَامْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّعِيَنَّ الْمَوْتَ،

أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا^۴ (نساء ۱۵)

می‌گویند آیه «جلد»^۵ حکم آیه فوق را منسوخ ساخته است!

ما می‌پرسیم: دلیل وقوع چنین نسخی چیست؟! آیا چیزی جز این می‌توان گفت که چنین کلامی صرفاً بی پایه و قولی ناستوار و ادعائی بلا دلیل است؟! خبری هم که به آن استناد کرده‌اند بطلان و فسادش را بیان خواهیم کرد. اما چرا مفسران ما دو آیه را به دو حکم جداگانه حمل کرده‌اند؟! حکم آیه جلد واضح است و آیه مورد بحث هم به این معنی است که نباید فوراً به قاضی رجوع کرد تا حد جاری سازد. بلکه واجب محتوم آنست که اینگونه زنان در خانه نگاهداری شوند، البته بعد از ثبوت

۱- كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ... (آل عمران ۹۳)

۲- توراة، سفر تثیبه، باب ۱۴ و سفر لاویان، باب ۱۱. ۳- (نور ۲)

۴- و آن زمانی از شما (مسلمانها) که مرتکب فحشاء شوند، از چهار شاهد بخواید بر ضد ایشان گواهی دهند، پس اگر گواهی دادند آنها را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرارسد، یا آنکه خدا برای شان راهی بگشاید.

۵- الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ (نور ۲)

زنا، تا آنکه فحشاء تکرار نشود، و از این کار زشت توبه نمایند. کلام در این است که اگر شما مؤمنان آنان را به حال خود رها سازید، موجب ارتکاب مجدد فحشاء می شود. همچنان که رجوع به قاضی و اجراء حد هم، به سبب ریختن آبرو، باعث افزونی و گسترش فساد می گردد. پس بر شما مؤمنان واجب است بامنع این زنان از خروج از خانه، راه فساد و تکرار فحشاء را بر ایشان ببندید.

این حکم در جمیع منکرات جاری است. یعنی رجوع به قاضی در هر معصیتی، برای اجراء تعزیر و حد، واجب نیست. و نیز بر هر شاهدهی واجب نیست نزد قاضی حاضر و شهادت دهد. بلکه پوشاندن اینگونه عیوب و پنهان کردن گناهان مطلوب است. پس تکلیف اولیاء، نگاهداری آن دسته از زنان، در خانه هاست تا آنکه خدا مرگشان را برساند یا راهی برای نکاحشان گشوده شود.

و اما استشهاد مذکور در آیه بدان سبب وضع شده تا باب تهمت و تبعیت از و هم و گمان، در بین خانواده و اجتماع بسته شود. پس اگر چهار شاهد عادل شهادت ندادند، حق ندارید زنان را متهم کنید و بر آنها سخت گیرید و در خانه ها نگاهشان دارید. وضع این حکم شدت عنایت باری تعالی را به حفظ آبرو و جلوگیری از اشاعه فحشاء می رساند.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (نور ۱۹)

آنان که دوست دارند زشتکاری آشکار در میان کسانی که ایمان آورده اند رواج یابد، برای شان عذابی دردناک است.

و چه آسان است تهمت زدن و ویران ساختن بنیان زندگی. صدور کلام، از زبان آسان است و اکثر مردم هم آنچه را نمی دانند می گویند و از گمان خود پیروی می کنند.^۱ و چه بسیار فساد بین همسران و خانواده و همسایگان و دوستان، در اثر تهمت و گمان، افزایش یافته است.

و اما توضیح بیشتر در مورد آیه «مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ» که در آغاز بحث به عدم نسخ آن به آیه «يَتَرَبَّصْنَ بَأَنْفُسِهِنَّ» اشاره کردیم و حال می پرسیم: آیا میان این دو آیه تناقض و تضادی هست که ملزم به قبول نسخ در یکی از آنها باشیم؟! چه منافاتی است بین حق زوجه برای سکونت در منزل همسر متوفای خود تا یک سال، و اینکه عدّه وفات او چهار ماه و ده شب باشد؟! حقاً که جای حسرت است از غفلت! آیا ما دلیل مفید قطع از کتاب و حدیث داریم که آیه عدّه وفات، آیه حق سکونت تا یک سال را نسخ کرده است؟!

سپس آنکه هر دو آیه در سوره بقره است. آیه «حَوْل» که می گویند به آیه «تَرَبُّص» نسخ شده،

۱- وَ مَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (یونس ۳۶)

دُرست پنج آیه بعد از آیه ناسخ واقع شده است. آیا ممکن است آیه متأخر، بی هیچ بیانی، به آیه متقدم منسوخ گردد؟! چیزی نمی توان گفت جز آنکه اینگونه تفسیرهای ساختگی انسان را متحیر می سازد! شگفت تر آنکه برخی از فقهاء هم به آن ملتزم شده و آن را بی هیچ برهانی پذیرفته اند و به خدای علیم حکیم نسبت داده اند!

تفسیر آیه:

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ
مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ (بقره ۲۴۰)

و کسانی از شما که فوت می کنند و همسرانی بجامی گزارند، وصیت است برای بهره مند شدن همسرانشان تا یک سال، بی آنکه اخراج شوند.

مفسران گفته اند «يُتَوَفَّوْنَ وَصِيَّةً» و ظاهر آنست که وصیت از جانب خداست، مثل این آیات :

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ (نساء ۱۱)

خداوند شما را در مورد فرزندانتان سفارش می کند.

وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ (نساء ۱۲)

سفارش و وصیتی است از سوی خدا.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى (شوری ۱۳)

همان دینی را برای شما تشریح نمود که نوح را بدان وصیت کرد،

و آنکه به تو وحی نمودیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم.

ذَلِكَ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (انعام ۱۵۱)

شمارا بدان سفارش نمود باشد که عقل خود بکار بندید

ذَلِكَ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (انعام ۱۵۲)

شمارا بدان سفارش نمود باشد که پندگیرید.

ذَلِكَ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (انعام ۱۵۳)

شمارا بدان سفارش نمود باشد که پرهیزگار شوید.

وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ (نساء ۱۳۱)

هرآینه آنان را که پیش از شما کتاب داده شدند و نیز شما را سفارش کردیم که پرهیز

(از نافرمانی) خدا را پیشه سازید.

و وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ (عنكبوت ۸ ولقمان ۱۴ واحقاف ۱۵)

وانسان را نسبت به پدر و مادرش سفارش نمودیم.

و أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ (مريم ۳۱)

و مرا به (انجام) نماز و (اداء) زکوة سفارش نمود.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا (انعام ۱۴۴)

یا آنکه حاضر بودید آن زمان که خدا شما را به این سفارش کرد.

پس معنای آیه چنین است که خداوند سفارش می‌کند در مورد همسران کسانی که وفات یافته‌اند که تا یک سال از خانه‌های شوهرانشان بهره‌مند شوند و اخراج نگردند. ولی اگر به دلخواه خود خارج شوند گناهی بر شما نیست، چه ازدواج کرده باشند یا نکرده باشند. زیرا وصیت همسران قبل از وفات است، و در آیه، ذکری از «به هنگام مرگ» نکرده، و بعد از وفات هم امکان وصیت نیست.

حال اگر بگویی حالت احتضار، به منزله وفات است، می‌گوییم: این تنزیل، شاهدهی برای مدعا ندارد و می‌پذیریم که مراد «وصیت برای همسران» است. پس چنین وصیتی واجب است، زیرا امر به صیغه اخبار، بسیار قوی‌تر و محکم‌تر است از امر به صیغه امر.

در هر دو صورت سزاوار است که زن تا یک سال در همان خانه‌ی سکونت نماید که در زمان حیات شوهرش در آن بوده، اگرچه شوهر به صورت دوم وصیت ننماید، مثل وصیت به دین. زیرا مدیون، اگر به اداء دینش وصیت نکند، دین او از اصل مال خارج می‌شود، و این مسأله مورد وفاق است.

براین اساس آیه مورد بحث، مثبت حق تمتع زن از خانه شوهر است تا یک سال. و باثبوت چنین استحقاقی، با تحقق یا وقوع وصیت، حق او زائل نمی‌شود. اما وجوب پرداخت نفقه به او، از مال شوهر، تا یک سال، دلیلی از آیه ندارد و چنین حقی برای او ثابت نیست.

و اما اگر خانه‌ی بی‌راکه در آن سکونت داشته، از مال شوهر نباشد، واجب است همان خانه یا مانند آن، از اصل مال شوهر متوفی اجاره شود و در اختیار او قرار گیرد. و اگر چنانچه شوهر هیچ مالی نداشته باشد، واجب است از بیت المال مسلمین، مسکنی مناسب برای آن زن فراهم شود، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَلِأَيِّ وَعَلَيَّ.^۱

۱- و هر کس که قرضی یا خانواده‌ی سرپرستی بجاگزارد، پس باید نزد من آید و بر من است که نیاز او را برآورم. مراد رسول خدا (ص) این است که باید نفقه ایشان از بیت‌المال مسلمین پرداخت شود.

چنانکه اگر آن زن فقیر و محتاج باشد و شوهر هم نکرده باشد، نفقه او بر بیت المال است، تا زمانی که به سبب تزویج، یا واقعه‌یی دیگر، بی‌نیاز شود. و آیا مؤمن عارف به دین، دین‌رأفت و عطوفت، می‌پذیرد که یکی از احکام آن اخراج زن بی‌پناه از خانه‌یی باشد که مدتی دراز یا کوتاه، باشوهرش در آن زندگی کرده؟ گویا که اصلاً زناشویی و همسری او به هیچ انگاشته شده، حقاً که شگفت‌انگیز است!!

برای تبیین بیشتر موضوع، به آیه بعد از آیه مورد بحث، (وَاللّٰتِ يٰۤاَيُّهَا الْفٰحِشَةُ مِنْ نِّسَانِكُمْ) توجه کنید:

وَاللَّذٰنِ يٰۤاَتِيٰنٰهَا مِنْكُمْ فَاذُوْهُمَا فَاِنَّ تَابَا وَ اَصْلَحَا
فَاعْرِضُوْا عَنْهَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا (نساء ۱۶)

و آن دو مردی از شما که مرتکب آن عمل شوند، آزارشان دهید، پس اگر بازگشتند و (خود را) اصلاح نمودند، از ایشان درگذرید که خداوند بسیار توبه‌پذیر مهربان است.

این آیه برای معنی دلالت دارد که هرگاه دو مرد مرتکب عمل قبیح شدند، اولیاء آنها باید ایشان را تأدیب کنند و از آنها بخواهند توبه نمایند، و اگر چنانچه توبه کرده خود را اصلاح و ترک فحشاء (لواط) نمودند، از آزار دادن آنها اعراض کنید، و برای اینکه فحشاء شایع نگردد، به قاضی هم مراجعه نمایید. زیرا قاضی مأمور به اجراء حدّ یا تعزیر است، البته بعد از ثبوت جرم، تا دائره فسوق گسترده نشود. از طرف دیگر قاضی هم باید به هر وسیله‌یی متشبّث شود تا جرم متضمّن حدّ و تعزیر، نزد او ثابت نگردد. چونکه مقصود، قطع ماده فساد و عدم تکرار گناه است، نه ضرب و جلد و بردن آبرو! مگر آنکه شخص به فساد و فحشاء و ارتکاب جرم بازگردد، و شبهه‌یی که موجب رفع حدّ و تعزیر گردد، باقی نماند، که در این صورت تعطیل آن جائز نیست. و اما به سبب اینکه قاضی مکلف است تا می‌تواند رفع حدّ و تعزیر نماید، براو واجب است در طریق منع اثبات جرم کوشش کند. از

طُرُقِ خَاصَّةٍ وَعَامَّةٍ ثَابِتٍ اَنَّ رَسُوْلَ خَدٰٓءِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ فَرَمٰ:

اِدْرُوْا الْحُدُوْدَ مَا اسْتَطَعْتُمْ. تا می‌توانید حدود را دفع نمایید.

یعنی از اجراء حدّ خودداری کنید. و این دستور رسول خدا (ص) امری ایجابی است که تخلف از آن جائز نمی‌باشد. بناءً بر این جائز هم نیست قاضی سعی در اثبات چنین جرائمی کند که موجب اجراء حدّ و تعزیر گردد. و هرگاه چنین کند، حکم او باطل است. زیرا به سبب مخالفت با امر صریح رسول خدا (ص) عاصی بحساب می‌آید و از ناحیه شارع معزول قلمداد می‌شود و اطاعت از او هم معصیت است، به سبب آنکه نباید از کسی اطاعت نمود که معصیت خدا را کرده است.

در شرع آنور، حدّ و تعزیر، به منزله «داغ نهادن» است که «آخرین دواء» می باشد،^۱ و همان طور که گفتیم، اقدام فوری در انجام آنها جائز نمی باشد، و در مقام تعزیر هم باید حدّ اقل آنها در نظر گرفته شود.

با این توضیحات، ثابت شد که آیه مذکور منسوخ نشده و ربطی هم به آیه «جلد» ندارد تا بتواند ناسخ آن باشد. از غرائب است که بسیاری از مفسران در آیه «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» گفته اند که مراد از «جعل سبیل»، وضع حدّ زنا می باشد که در آیه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي»، بیان کرده است.

آیا ممکن است «جعل سبیل» از جانب خدای عفوکننده آمرزنده، تعیین حدّ باشد؟! قائل به این قول، مرتکب خطائی واضح گشته است. زیرا «حدّ» برای صیانت اجتماع از انتشار فساد وضع شده، بناء بر این اجراء آن نمی تواند «راه نمودن و جعل سبیل» برای زنان بدکار باشد. هر کس کمترین آنسی بالغت عرب یا هر لغتی داشته باشد، می داند و می فهمد که «جعل سبیل برای زنان»، چیزی جز اعطاء رحمت از سوی خدای رحمان نیست، که از این طریق، یعنی نگاه داشته شدن در خانه ها نجات می یابند. یعنی ازدواج برای شان میسر می گردد و هزینه نگاهداری در خانه از شانه و لی زن برداشته می شود، و نیز سختی ماندن در خانه و بی شوهر بودن زن پایان می گیرد.

علاوه بر اینها، در پایان آیه، صراحت دارد که خداوند از بندگانش توبه را می پذیرد و نسبت به آنها رحیم است. پس دوست ندارد که آبروی آنها تباه گردد و از چشم مردم بیفتند، و در تنگی و سختی و عُسر و مشقّت واقع شوند. در عین حال خواهان اصلاح نفوس و صیانت حقوق، و عدم وقوع هرج و مرج در معاش و سائر شؤون مردم می باشد. به همین سبب صفت «توّاب رحیم» را ذکر می کند تا بندگان را ترغیب نماید از گناهان خود به سوی خدای مهربان بازگردند، و مرتکب جرائمی نشوند که نور و عزّت و شرف و تراحم فیما بینشان را زائل سازد. و همگان به ریسمان الهی، که کتاب شریف و دین حنیف، و محض حقیقت است، چنگ بزنند. کتاب و دینی که بین ایشان ایجاد الفت می کند و ریشه های فساد را برمی کند، و پاکشان می سازد و نزد خدا و خالق، عزیزترین و گرامی ترین مردم قرارشان می دهد. آنگاه در اخلاق و علم و عمل و صفاء روح و سلامت جسم و کسب مکارم و فضائل، و ارتقاء به اعلیٰ درجات ترقی و کمال، و تأسیس مدینه فاضله، که در آن هیچ کژی و کاستی، و نه ظلم و تعدی نمی بینی، و سرتاسر، همه عدل و احسان است، بی هیچ ستم و تجاوزی، محفوظ و محصور به دیوار عقل و قلعه ایمان، الگو و اسوه سایر مردمان می شوند.

۱- آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ / آخرین دواء داغ نهادن است / مَثَلٌ عَرَبِيٌّ اسْت.

بناء بر این حدّ و تعزیر، به مثابه داروی تلخی است برای بیماری که اگر ننوشد، هلاک می‌گردد. پس تحصیل مطلوب، مهّم امکان، غیر از طریق حدّ و تعزیر است، که آن هم بی‌مراجعه به قاضی متعیّن می‌شود.

آنچه دانستنش ضروری است این مطلب مهم است که اصل اساسی و سنگ بنای اسلام، نشر علم است و تزکیه و تهذیب و اصلاح خانواده و اجتماع، که از جمله راههای وصول به آن، آسان ساختن ازدواج و سرعت بخشیدن به آن، در عنفوان جوانی، برای دختران و پسران می‌باشد. زیرا مبارزه با معلول، راه به جایی نمی‌برد. بلکه اگر افراد جامعه را به اکتساب اخلاق نیکو عادت داده احکام دین را به درستی به آنها آموزش دهند، که فعل و ترکشان جامع جمیع منافع، و دافع همه مضارّ است، ریشه تمام مفساد، خود به خود کنده می‌شود.

هر انسانی که صلاح خود و خانواده و نسلهای بعد از خود و وطنش را بخواهد، باید نیکی‌ها را تماماً انجام دهد. زیرا همه آنها خیر و مصلحت است، نه برای کسب مال و جاه و اغراض نفسانی، و باید از منہیات اجتناب نماید، چرا که کلاً شر و مفسده‌اند. نه آنکه به قصد ریاء و امثال آن باشد. نیکی را به سبب حُسن آن انجام دهد، و زشتی را به جهت قُبْحش ترک نماید.

اتخاذ چنین روشی جوامع بشری را، بی‌هیچ هزینه زائیدی، به هدایت و حق و خیر و صلاح سوق می‌دهد. و اما الزام و اکراه و اجبار و قهر و زور، در اصلاح نفوس، هیچ تأثیری ندارد. بلکه مردم را نسبت به آنچه از آن منع می‌شوند، حریص تر می‌سازد. تربیت صحیح و درست است که موجب رفع مفساد گشته اسباب اعتلاء و سر بلندی را فراهم می‌آورد، و همین است تنها راه اصلاح مجتمع و ایصالش به قله کمال.

سپس آنکه اجراء حدود و تعزیرات منحصر است به قاضی و اجد شروط قضاء، مگر در مواردی که منصوص کتاب باشد. مثل همین آیه که مجازات لواط را در عبارت فَاذُوهُمَا - آزارشان دهید - تعیین کرده است. زیرا «ایذاء» از سنخ تعزیر است. و این مثل آیه «فَأَضْرِبُوهُنَّ» می‌باشد. یعنی «ضربتی که اثری بر بدن نگذارد»، چنانکه در اخبار آمده. و مانند تربیت پدر و معلم، که ممکن است طریق منحصر، گاهی همراه با اندکی تندی باشد.

و اما فخر رازی در حکم منسوخ می‌گوید:

منسوخ می‌تواند فقط حکم باشد، یا فقط تلاوت، یا هر دو با هم. اما منسوخ حکم بدون تلاوت،

همین آیاتی است که بر شمردیم. و اما منسوخی که فقط تلاوتش باشد، چنانکه از عمر روایت شده

که گفت:

ما آیه رجم را اینگونه می خواندیم؛ پیرمرد و پیرزن هرگاه مرتکب زنا شدند، البته آنها را سنگسار کنید که این عذاب الهی است و خدا عزیز حکیم است.^۱
و نیز روایت شده که:

اگر فرزند آدم را دو وادی از مال باشد وادی سوم راهم طالب است، و درون فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نکند و خدا به سوی کسی باز می گردد که به سویش بازگشته است.^۲
و منسوخ الحکم والتلاوة باهم، آنست که از عائشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا روایت شده که گفت:
همانا قرآن درباره رَضاع، ده شب (شیردادن) را نازل کرد، سپس به پنج شب معلوم منسوخ شد، و بعد از آن هر ده شب، منسوخ الحکم و التلاوة شدند، و پنج شب، تلاوتش منسوخ و حکمش باقی ماند.^۳ (پایان کلام رازی)

مانظر خود را پیرامون آیات مورد بحث، پیش از این آوردیم و فساد قول به نسخ را با دلیل کافی ثابت نمودیم. اما بطلان منسوخ التلاوة، و تمثیل به قول عمّراهیم در محل خود بیان کردیم. روایت «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ» هم خبر واحد است که موجب علم نمی گردد و مفید فائده بی نیست. مضافاً بر اینکه عبارت آن هیچ تناسبی با ترکیب آیات الهی در قرآن مجید ندارد. روایت منسوب به عایشه هم همین طور است.

ادله قائلین به وجود نسخ در قرآن

قائلان به وجود نسخ، به آیاتی چند استدلال کرده اند که متذکر آنها می شویم و حقیقت مراد و مفهوم آنها را بیان می کنیم تا روشن شود که آیات مورد نظر ایشان، منسوخ نشده و هیچ ارتباطی با موضوع نسخ ندارد.

آیه اول: اِحْلَلْ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ، هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ و اَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ،
عَلِمَ اللَّهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ و عَفَا عَنْكُمْ،
فَاَلَا نَبَاشِرُوهُنَّ وَاَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ^۴ (بقره ۱۸۷)

۱- الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنَبَا فَارْجُمُوهُمَا أَلَيْسَ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ / در تفاسیر شیعه هم این عبارت وارد شده.
۲- لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ و اِدْيَانٍ مِنْ مَالٍ لَا يَبْتَغِي الْبَيْهَاتِ ثَلَاثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابُ و يَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ تَابَ.
۳- إِنَّ الْقُرْآنَ قَدْ نَزَّلَ فِي الرِّضَاعِ بَعْشَرَ مَعْلُومَاتٍ، ثُمَّ نُسِخَ بِخَمْسٍ مَعْلُومَاتٍ. فَالْعَشْرُ مَرْفُوعُ التَّلَاوَةِ و الْحُكْمِ جَمِيعًا، و الْخَمْسُ مَرْفُوعُ التَّلَاوَةِ بَاقِيَ الْحُكْمِ.
۴- شبهای روزه، رازگویی با زنان برایتان حلال گشت، ایشان پوشش شما بپوشند و شما پوشش آنها بپوشید، خدا دانست که شما به خود خیانت می کردید، پس بر شما بازگشت نمود و از شما درگزشت، پس اکنون با ایشان نزدیکی کنید و آنچه را که خدا بر شما نوشته است طلب نمایید.

گفته‌اند:

این آیه براین معنی دلالت دارد که حکم اول، در شبهای رمضان، حرمت مباشرت با زنان بوده است. سپس بعد از مدت کمی، خداوند بر مؤمنان بازگشته و حکم قبلی را منسوخ و اجراء آن را باطل، و مباشرت را جائز کرده است.

در پاسخ این نظر می‌گوییم: چنین استدلالی مستلزم آنست که خدای تعالی، بعد از آنکه به حرمت مباشرت در شبهای رمضان حکم فرمود، دانست که مؤمنان به خود خیانت می‌کنند و نمی‌توانند از مباشرت خودداری کنند تا ماه رمضان به پایان برسد و آنگاه با زنان خود مباشرت نمایند. در نتیجه در این حکم، از فرمان خدا اطاعت نمی‌کنند. ازینرو حکم را نسخ فرموده مباشرت را حلال نمود. پس علم خدا به خیانت مردان، بعد از امتحان حاصل شده، و این کلامی نزدیک به کفر است و هیچ مؤمن عارف به خدا و صفات او، چنین سخنی نگوید.

حال اگر بگوییم: خداوند در ابتداء، مباشرت در شبهای صیام را حرام نمود تا به مردان نشان دهد که توان چشم‌پوشی از این عمل را در آن مدت معین ندارند، آنگاه با نسخ حکم بر آنها منت نهد، خواهیم گفت: خداوند از اول، هیچ نفسی را بیش از توانش مکلف نمی‌سازد،^۱ و خداوند بر بندگانش آسانی می‌خواهد نه سختی،^۲ و در هیچ حکمی از احکام دین، حرج و تنگنا قرار نداده، تا بعد از وضع چنین حکمی، و جعل آن در دین، منسوخش سازد!!

مفسرانی که به سبب قول خدای تعالی که فرموده «قَتَابَ عَلَیْكُمْ»، دچار چنین گمان و توهمی شده‌اند، توجه نکرده‌اند که «توبه خدا بر بنده» در این مقام، «توبه» ابتدائی است، یعنی از همان آغاز، خدا به سوی شما بازگشت نمود و در حق شما نیکی و تفضل کرد، چرا که تکلیفی حرج آور برایتان مقرر نساخت.

پس حاصل معنای آیه این است که؟

مباشرت با زنان در شبهای رمضان، از ابتداء، برای شما حلال گشت. زیرا خدا می‌دانست که شما، یا بسیاری از شما، قدرت امتناع از این عمل را در مدت مذکور ندارید. و نیز می‌دانست که این عدم طاقت، منجر به خیانت به خویش و عصیان از امر خدا می‌گردد. به همین سبب فضل خود را شامل حالتان ساخت و مباشرت با زنان را در آن شبها بر شما حلال فرمود.

در این آیه و آیات دیگر، هیچ نشانی از این نیست که حکم اول، حرمت مباشرت بوده سپس

۱- لَا یُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (بقره ۲۸۶)

۲- یُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره ۱۸۵)

نسخ شده است. بلکه توبه و عفو الهی، به معنای عدم حکم شاق است، نه به معنای رفع حکم شاق، بعد از وضع آن، یعنی پس از تکلیف به کار سخت طاقت فرسا. دلیل این مطلب، قول خدای تعالی است که فرموده:

فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ، ثُمَّ أَتُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ...^۱ (بقره ۱۸۷)

زیرا این آیه تماماً مربوط است به زمان روزه داشتن و مبطلات آن. پس از کجا دانستند که در صیام چه چیزی بر آنها حرام شده و آغاز و پایان روزه از چه زمانی تا چه زمانی بوده است؟! در حالی که این آیه دلالت دارد که آغاز تشریح روزه، همزمان با نزول همین آیه بوده است، و در توضیح این امر تردیدی نیست. پس چگونه می توان گفت این آیه نسخ حکم اول است که درجایی مذکور نیست، و آن اجتناب از مباشرت با زنان، در شبهای ماه رمضان بوده است؟! در صورتی که این آیه تبیین حکم روزه است، از ابتداء زمان وُجوبِ إمساك تا پایان آن، ضمناً مبطلات روزه را هم بیان می کند. و این نظیر آیه واقع در سوره مَزَمَل است که فرموده:

عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ^۲ (مَزَمَل ۲۰)

در این آیه هم گمان برده اند که نماز شب، در آغاز، واجب بوده و به آیه اول سوره استدلال کرده اند که می گوید: ثُمَّ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.^۳

۱- پس، از اکنون با آنها نزدیکی کنید و آنچه را خدا برای شما نوشته است طلب نمایید، و بخورید و بیاشامید تا به آن هنگام که ریمان سفید از ریمان سیاه، در پگاه، بر شما پیدا گردد، سپس روزه را تا شب هنگام پایان برید.
 ۲- خدا می دانست که شمارا طاقت و توان آن (نماز شب) نیست پس بر شما بازگشت نمود.
 ۳- شب را بپاییز مگر اندکی. در بیان این آیه اغلب مفسران خطاء فاحشی مرتکب شده اند و آن اینکه «لیل» را «یک شب» دانسته اند. حال آنکه مراد خداوند از لفظ «لیل» در آیه اول، ذات و نفس شب، و عموم و کلیت آنست. مثل «وَإِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا» که مراد از «نهار» همه روزها و ذات و عموم آنست. بناء بر این دلالت آیه این است که برخی از شبها را می توانی قیام نکنی و نتیجه اینکه نماز شب بر پیامبر هم واجب نبوده. زیرا خداوند به او اجازه داده که بعضی از شبها را قیام نکند. پس کلام مفسران در معنای آیه که «لیل» را «یک شب» دانسته و گفته اند: «قیام کن مگر کمی از یک شب را»، موجب تکرار در دو آیه متوالی می شود. زیرا در آیه دوم و سوم می گوید: نَصَفَهُ أَوْ أَنْقَصَ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ. یعنی «از نصف کمتر»، همان «قلیل» مذکور در آیه اول است. و چنین تکراری از خالق حکیم مردود است. پس معنی همان است که گفتیم. در آیه آخر هم پیامبر را استثنا نکرده و گفته است: إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نَصَفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ. پس حکم مُجاز بودن در اداء نماز شب، هم پیامبر را شامل می شود هم امت را. و تا پایان آیه، رسول را در چگونگی انجام حکم، از امت مشتتنی نکرده است. جز آنکه رسول خدا (ص) همه مستحبات را هم به طور کامل اداء می فرمود. پس آنچه انجامش بر رسول واجب است بر امت هم واجب است.

در اینجا «امر» را حمل بر وجوب کرده‌اند، و این شگفت‌آور است که چگونه در اول سوره حُکمی را واجب می‌گرداند و در آخر آن منسوخش می‌سازد؟! ما همان اشکالاتی را که بر نسخ حکم حرمت مباشرت با زنان، در شبهای رمضان، وارد ساختیم، در ابطال قول قائلان به نسخ آیه «مؤمل» هم صادق و وارد می‌دانیم.

حق شایسته تحقیق در این آیه نیز آنست که نماز شب، از ابتداء، افضل عبادات مستحبی بوده و تمام آیات سوره مؤمل هم به یکباره نازل گشته است. بناءً بر این نسخی واقع نشده، بلکه مراد آیه این است که خدای تعالی می‌دانسته که بعضی از شما ممکن است بیمار شود، به طوری که قیام در شب برایش دشوار گردد، و برخی در سفر باشد، و بعض دیگر هم در جهاد در راه خدا، که این افضل است، و برای بعضی هم قیام در شب مشقتی ندارد، و به سبب آنکه این تکلیف ایجابی برای اکثر شما سنگین است، و خدا هم این را می‌دانسته، و مناط نفی وجوب نیز سخت بودن حکم است برای اکثریت، پس خداوند، از ابتداء، اکثریت را مورد عفو قرار داده، اقلیت را هم تابع آنها ساخته، و از انجام این عبادت عفوشان نموده است. همان طور که روزه و نماز تمام در سفر بر اغلب مردم سخت است، ولی خداوند همه را مورد عفو قرار داده و تکلیف نماز تمام را از همه ساقط کرده است، پس هرگاه کسی داوطلبانه نماز شب را بجا آورد، چه بسا خداوند مقامی محمود به او عطاء فرماید، چنانکه در آیه دیگر گفته است:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ^۱ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^۲ (اسراء ۷۹)

پس ایجاب نماز شب بر رسول خدا، صلی الله علیه وآله، دلیل وجوب این نماز بر همه مؤمنان، و سپس نسخ آن نیست. و این نیز که پیامبر (ص) این نماز را ترک ننموده، دلیل بر وجوب آن بر شخص او نیست، گرچه این از خصائص اوست که کوچکترین مستحبی را ترک ننماید. ولی معلوم نیست که اونیز نماز شبی را مطلقاً ترک نکرده باشد. چنانکه امر به تَهَجُّد و شب زنده‌داری، همان گونه که پیامبر (ص) را شامل می‌شود، تمام مکلفین امت را هم شامل می‌شود.

آیه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ الْإِذَا زَانِيَةً»

از دیگر آیاتی که در اثبات وقوع نسخ در قرآن به آن استناد کرده‌اند، این آیه است:

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً،

۱- تَهَجُّد، از لغات اضداد است، هم به معنای شب زنده‌داری، و هم به معنای خوابیدن.

۲- و پاسی از شب را بیدار باش تا افزونی برای تو گردد، باشد که خدا تو را به مقامی پسندیده نائل گرداند.

و الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۱ (نور ۳)

مفسران در معنای آن گفته‌اند: نکاح زانی با غیر زانیه حرام نیست. و حال آنکه آیه دلالت بر تحریم نکاح زانی با عقیفه دارد. و نیز گفته‌اند: آیه، نکاح مرد مؤمن را با زانیه حرام نساخته است، بلکه نکاح چنین زنی بامر مؤمن جائز است. در صورتی که آیه بر حرمت نکاح آن زن بامر مؤمن دلالت دارد، و نکاح او بامر مشرک جائز است، با اینکه جائز نیست زن مسلمان زانیه بامر مشرک ازدواج کند. به طور کلی این آیه مشتمل بر سه حکم است:

اول: حرمت نکاح مرد زانی با مؤمنه غیر زانیه.

دوم: حرمت نکاح زانیه بامر مؤمن.

سوم: جواز نکاح زانیه با زانی یا مشرک.

نگاهی به تفاسیر و احکامی که از مباحث فقهی استخراج شده، نشانگر این حقیقت است که شاکله اسلام مندرس گشته و حقایق آن لگدکوب شده، و فقه آن مبدل به احکام قشری و بی مغز گشته و همچون جسدی است بی روح که فقط بانگی از او خارج می‌شود.^۲ می‌بینیم که چگونه حقایق دین بر متفقهین پوشیده مانده و عالمان، کاملاً فراموششان شده، تا چه رسد به ساده‌انگاران نادان؟! در هر حال این آیه به یک مسأله مهم اشاره می‌کند که اکثر مفسران از آن غفلت نموده‌اند، و

اکنون سزاوار است که مورد توجه خاص قرار گیرد، و آن اصل «سِنَخِيَّت» است که موجب به هم پیوستن است.^۳ و اخلاق انسان به سبب معاشرت با هم نشین، صالح یا فاسد می‌گردد، و اینکه شخص به هم نشین خود شناخته می‌شود، و اینکه صفات خوب یا بد انسان، موجب جذب رفیق خوب یا بد است، و مکنونات ضمیر اوست که آنیس را از جلیسش می‌رباید، چه دُرست باشد یا نادرست، حق باشد یا باطل، زیبا باشد یا زشت، و هدایت باشد یا ضلالت. و این راهم می‌دانیم که نکاح موجب کمال معاشرت و شدت جذب، و کثرت گفت و گو، و غایت انس و تجانس می‌گردد، به همین سبب، خداوند مجالست و مصاحبت با اصحاب کفر را حرام فرموده می‌گوید:

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا،

فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ، إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ،

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (نساء ۱۴۰)

۱- زانی نکاح نکند جز بازانیه یا مشرکه، و زانیه را به نکاح در نیاورد جز زانی یا مشرک، و این بر مؤمنان حرام گشته است.

۲- عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا (اعراف ۱۴۸ و طه ۸۸)

۳- السَّنَخِيَّةُ عِلَّةُ الْإِنْضِمَامِ.

وهرآینه در کتاب بر شما نازل کرد که اگر شنیدید به آیات خدا کفر می‌شود و ریشخند، پس با آنها نشینید تا در سخنی دیگر درآیند، وگرنه شما نیز همانند آنها باشید، همانا خداوند گردآورنده همه منافقان و کافران است در جهنم.

بناءً بر این خداوند همنشین را با همتای خود برابر قرار داده و مسلمان جلیس و معاشر با کافر را منافق خوانده و اوراهم مثل کافر، اهل جهنم شمرده است. منسوب به علی علیه السلام است در دیوان او که فرموده:

با برادر جهل همنشینی مکن و از او بپرهیز،

که شخص به آن کس سنجیده شود که با او در رفت و آمد است.^۱

به سبب اینکه ازدواج امری مستمر است که آثارش، در گذر زمان، ماندگار می‌باشد، و در طول اعصار، به فرزندان و نوادگان انتقال می‌یابد، و غرض اصلی از آفرینش انسان این است که متخلق به اخلاق الهی و متصف به صفات او گردد، تا خلیفه الله باشد، و مصدر جمیع خیرات و منزه از تمام شرور و سیئات، و تربیت‌کننده اولاد و اخلاف، و ناشر انواع باقیات صالحات شود، بناءً بر این در وصول به چنین نقطه و جای-گاهی، بزرگترین مُعین و یاور، همسر صالح است، چه مرد باشد یا زن. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از اسلام هیچ کس بهره‌ی بالاتر از این نبرده که همسری مسلمان نصیبش گردد، که هرگاه در او بنگرد شادمانش سازد، و هرگاه کاری از او بخواهد، انجامش دهد، و هر وقت از پیش او غائب شود، خود و مال شوهر را محافظت نماید.^۲

و حسین بن یسار می‌گوید:

۱- لَا تَصْحَبْ أَخَا الْجَهْلِ وَ إِيَّاكَ وَ إِيَّاهُ يُقَاسُ الْمَرْءُ بِالْمَرْءِ إِذَا مَا هُوَ مَاشَاةً*

*- ماشی، یماشی، مَاشَاة، از باب مفاعله، همراه شدن، هم‌مشی شدن.

۲- کافی/ تهذیب/ من لا یحضر/ عن ابی عبد الله علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا اسْتَفَادَ أَمْرًا بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ زَوْجَةٍ مُسْلِمَةٍ تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا، وَ تُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَهَا، وَ تَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهَا. وَ از طریق اهل سنت، در سنن ابن ماجه، حدیث ۱۸۵۷، عن ابی أمامة، عن النبی صلی الله علیه و سلم، أَنَّهُ قَالَ: مَا اسْتَفَادَ الْمُؤْمِنُ بَعْدَ تَقْوَى اللَّهِ خَيْرًا لَهُ مِنْ زَوْجَةٍ صَالِحَةٍ، إِنْ أَمَرَهَا أَطَاعَتْهُ، وَ إِنْ نَظَرَ إِلَيْهَا سَرَّتْهُ، وَ إِنْ أَسَمَ عَلَيْهَا أَبْرَثَتْهُ، وَ إِنْ غَابَ عَنْهَا نَصَحَتْهُ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهَا/ نسائی در توضیح «أَسَمَ...» می‌گوید: آی إذا أَسَمَ عَلَيْهَا فی فعلٍ لَا تَتَخَلَّفُ عَنْهُ وَ أَدَّتْهُ عَلٰی مَا بَيْنَیْهِ/ ولی قطعاً مراد این نیست که هرگاه شوهرش او را سوگند دهد تخلف نکند، بلکه مقصود این است که از او امر به حق و عادلانه و خدایسندانه شوهر تخلف نمی‌کند البته عبارت «وَ إِنْ أَسَمَ...» در روایت شیعه نیست.

به ابی جعفر ثانی (حضرت جواد) علیه السلام نامه‌یی نوشته از او درباره نکاح پرسیدم. در جوابم نوشت: هرکس از دختر شما خواستگاری کرد، آنگاه از دین‌داری و امانت‌داری او خوشنود شدید، پس دختر خود به نکاح او در آورید، که اگر نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین خواهد بود.^۱

مفهوم این روایات این است که اگر از اخلاق و دین‌داری او خوشنود نشدید، دختر به او ندهید. و اما قرآن کریم درباره زنان مؤمن می‌گوید:

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ^۲ (نساء ۳۴)

اخبار هم در این باب بسیار، بلکه متواتر است که برخی از آنها را متذکر شدیم. حاصل بحث آنکه شارع اسلام می‌خواهد شریف‌ترین افراد و شایسته‌ترین خانواده‌ها را ایجاد کند، به گونه‌یی که صلاح و ایمان و شرف و اخلاق پاک در اخلاف بعد از اسلاف جاری و ساری باشد، تا مجتمع اسلامی، مرکز کمالات انسانی، و جایگاه آثار ملکوتی، و مجمع صفات ربانی گردد، و این جریان مستمّر و دائم، در هر زمان و مکانی، تا آخر دهر باشد. بناء بر این غرض دین و اهداف احکام آن، جلب مقتضای شهوات طبیعی و خواهشهای حیوانی نیست، چنانکه در آیات بسیاری از قرآن به این معنی تصریح فرموده، از جمله آیات زیر:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ (محمد ۱۲)

آنان که کافر شدند بهره‌می‌برند و می‌خورند همانند چارپایان، و آتش جای آنهاست.

ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (حجر ۳)

(ای پیامبر) اینان را (به حال خویش) رهانشان کن تا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزو سرگرمشان سازد، پس خواهند دانست.

اگر غرض از ارسال رسول و انزال کتاب، سوق دادن بشر است از آلودگی‌های طابع و پلیدی‌های غرائز، به سوی قلمرو عالم حق و ملکوت، و اینکه انسان مظهر اسماء علیا و صفات حسنی شود، که نعمت دائم‌باقی، و کمال اعلی‌همین است، پس باید آنچه از نعمتهای ظاهری و باطنی که در دست دارد، وسیله طی این طریق و وصول به آن مقصود، و نیل به این مقام سازد، که همان کیمیای اکبر

۱- همان مصادر / عن الحسن بن یسار، قال: کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام، أسأله عن النکاح. فکتب الی: من خطب الیکم فرضیتم دینه و امانته (وفی الفقیه - کائناً من کان) فرزوه! إلا تفعلوه تکتن فتنه فی الارض و فساد کبیر.

۲- پس زنان صالح فرمان‌بردار که در غیبت (شوهران خود) حافظ (عفت خود و آسرار و مال) آنهایند، آنچه را که خدا نیز حفظ فرموده.

واکسیر اعظم است.

تردیدی نیست که مجتمع بشری از خانه‌ها، محله‌ها، گروه‌ها، روستاها و شهرها و طبقات مختلف مردم، ترکیب و تشکیل شده است. و خانه‌ها هم در ابتداء، متشکل از همسران، و سپس از مادران و پدران و فرزندان می‌باشد. پس همان‌گونه که یک شهر از محلات و کوچه‌ها و خیابانها و خانه‌های بسیار تشکیل یافته، معنای آبادانی شهر هم ساختن خانه‌هاست، و خانه‌ها نیز دربرگیرنده خانواده‌هاست. پس مجتمع انسانی متشکل از این عناصر است. از نیروست که صلاح و فساد جوامع، بر صلاح و فساد خانواده‌ها متوقف است. و این نیز روشن است که اجتماع متمدن مرفعی و شریف و عزیز که هم خود را کفایت کند هم دیگران را، و کامل متکامل، و عالی متعالی باشد، معنایی ندارد جز آنکه افراد آن مؤمن صالح عادل، و عالم مصلح، و جامع خصلتهای نیکو و فضیلت‌های عالی و ثروت کافی باشند. و چنین جایگاهی برای جامعه‌ی حاصل نگردد، مگر به همسران شایسته. یعنی زنان و شوهران، صالح باشند، تادرتبه اول، تکمیل خودشان آسان باشد، و درثانی، تربیت فرزندان پرهیزگار نیکو کردار میسر گردد. به همین علت بوده است که شارع دین قویم، که داعی به صراط مستقیم است، به اصلاح ریشه و گزینش دانه‌ها همت گماشته، تا حاصلی نیکو و شهری پاکیزه پدید آید.

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ،

وَ الَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا،

كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (اعراف ۵۸)

و شهر پاکیزه، گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید،

و شهری که پلید است گیاهش نروید مگر اندک و بی بهره،

آیات را این چنین می‌گردانیم برای مردمی که سپاس‌گزارند.

و در آیه دیگر فرموده:

نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ... (بقره ۲۲۳)

زنان شما کشتزار شمایند...

علیرغم تفسیرهای غلطی که برخی از مفسران از آیه کرده‌اند، مراد خداوند نه تنها تحقیر زنان نبوده، بلکه اکیداً می‌خواهد مردان به زنان نگاه بهره‌مندی جنسی مطلق نکنند، و آنان را یکی از ارکان اصلی تشکیل خانواده بدانند که از طریق تولید نسل صحیح بوجود می‌آید. بناء بر این ارتباط جنسی زن و مرد باید در این مسیر تحقّق پذیرد، نه از طریق دیگری که زنا و فحشاء باشد، و فقط به قصد لذت صورت می‌گیرد.

پس از اثبات این معنی است که می‌گوییم زنا مشتمل بر مفاسدی است که از کفر بالاتر است. از این رو کتاب خدا آن را قرین شرک آورده و فرموده است:

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ،
وَلَا يَسْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ،
وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (فرقان ۶۸)
و آنان که جز با خدا معبود دیگری را نخوانند،
و نفسی را که خدا حرام کرده نکشند جز به حق،
و زنا نکنند، و هر کس چنین کند، سزای گناه خویش بیند.
وَلَا تَقْرُبُوا الزُّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (اسراء ۳۲)
و زنا را نزدیک نشوید که آن گناهی آشکار و بد راهی است.

و در وصف مؤمنان فرموده:

وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوبِهِمْ حَافِظُونَ (مؤمنون ۵)
و آنان که عورت‌هایشان را حافظند.

بر این اساس تزویج زنان عقیف از اهل کتاب را اجازه داده و نکاح با زناکاران مسلمان را حرام ساخته است.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ، وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ،
حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ،
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ،
إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ^۱ (مائده ۵)
امروز پاکیزه‌ها برای شما حلال گشته است، و خوراک آنان که کتاب داده شدند،
بر شما حلال است، و خوراک شما هم بر آنان حلال،
و پارسایان زنان مؤمن و زنان پارسا از آنان که پیش از شما کتاب داده شدند،
(بر شما حلال گشت) هرگاه که مهرشان را بدهید، در حالی که پارسایید،
نه اهل زنا و نه در نهان دوست گیرنده.

همه این آیات و احکام برای آنست که انسان را از ارتکاب زنا، که گناهی بس عظیم است، و باعث

۱- خِدْن؛ ج، آخذان، برای مذکر و مؤنث: حبیب، دوست.

تلاشی کانون خانواده، باز دارد. و چه بسیار است آیات مربوط به این موضوع که انسان را از نزدیک شدن به چنین معصیتی منع می نماید. برای کسی که در مفاسد زنا کمترین تأملی نماید، روشن است که این عمل، خانه ها و جوامع را، بیش از سایر گناهان، فاسد می سازد. چنانکه اگر به خانه بی راه یافت، طوری ویران می شود که دیگر هیچ آبادانی برایش متصور نیست. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چهار چیز است که اگر یکی از آنها به خانه بی داخل شود، ویران می گردد و دیگر به برکت، آبادان نمی شود، خیانت، سرقت، شرب خمر و زنا.^۱

قطعاً از چنین خانه بی شخص شریف خارج نمی شود که شایسته ارتقاء به مدارج کمال روحی و علمی و عملی باشد. زانی وزانیه، فاسد الاخلاق و بد رفتارند، واعمال و رفتار معاشران خود را هم فاسد می سازند، خصوصاً همسر و فرزندان را. فرزندان که در این خانه ها متولد و بزرگ می شوند، به ناچار در مقرّ بدیها و دور از نیکی ها هستند. و چه محتاجند مردوزن، به همسرانی پارسا، تا هر دو، به دور از هرفسادی، به پاکیزگی و تزکیه خود و نسل خویش و تربیت فرزندان اطمینان یابند، تا آن مجتمع انسانی که انبیاء الهی برای ایجادش مبعوث شده اند، بوجود آید و سعادت دنیا و آخرت و استشمام نسیم رستگاری هر دو جهان، و بهره مندی از نعمتهای خداوندی حاصل آید، و با پیداشدن نفسهای طاهر کامل، مدینه فاضله، برای اکتساب سعادت شامل، بنا گردد.

حال می توانیم بگوییم که آیه مورد بحث، صراحت دارد در تحریم شوهر دادن زن پارسا و عقیف به مردی که معروف به زنا است، و نیز بطلان چنین عقد نکاحی. و همچنین است ترویج زانیه به مرد پاکدامن، و حرمت و عدم جواز عقد بین آن دو، تا زمانی که توبه هر یک از طرفین ثابت شود، چنانکه در حدیث آمده است:

زُراره در روایت خود از صادق علیه السلام می گوید:

از آن حضرت علیه السلام درباره همین آیه سؤال شد، در پاسخ گفت:

اینان زنان و مردان مشهور به زنا هستند که به ارتکاب آن معروفند، و امروز هم مردم در چنین منزلتی هستند. پس هر کس که حد زنا بر او اقامه شده و مشهور به زنا باشد، شایسته نیست کسی با او نکاح کند تا وقتی که توبه او شناخته شود.^۲

۱- صدوق، امالی / قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أربَعٌ لا تَدْخُلُ بَيْتاً وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلاَّ حَرِبَ وَلَمْ يُعْمَرْ بِالْبَرَكَةِ؛ الْخِيَانَةُ وَالسَّرِقَةُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الزَّوْنَا.

۲- کافی / تهذیب / وافى، چاپ سنگی، کتاب النکاح، ص ۲۵ / عن زُرارة قال سألتُ ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله؛ ←

و محمد بن مسلم مثل همین حدیث را از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده، جز آنکه در بخش اخیر روایت گفته است:

کسی که به چیزی از این قبیل شهرت یافته یا حدی بر او جاری شده تزویجش ننماید تا توبه اش شناخته شود، و قول خدای عزّ و جلّ که فرموده: «زانیه را کسی جز زانی یا مشرک نکاح نکند و این کار بر مؤمنان حرام گشته» درباره زانیان شما در مکه نازل شده که معروف به زنا بودند، مثل ساره، خَیْمَه^۱ و رَباب، که خدا نکاحشان را حرام فرمود، و حکم آیه نسبت به تمام زنانی که مثل آنها باشد جاری است.^۲

و نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که گفت:

اینان مردان و زنانی هستند که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشهور به زنا بودند، پس خداوند (نکاح) آن مردان و زنان را نهی فرمود، و امروز هم مردم در چنین جایگاه و منزلتی هستند. پس کسی که مشهور به این عمل باشد، یا حدّ بر او اقامه شده باشد، تزویجش ننماید تا توبه اش شناخته شود.^۳

وباز از همان حضرت است که فرموده:

آیه در مدینه نازل شد، و خداوند زانی و زانیه را مؤمن و مؤمنه نخوانده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: کسی زانمی کند در حالی که مؤمن است، و کسی سرق

→ الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً، قَالَ: هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّانِي، وَ رِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزَّانِي، شَهَرُوا بِهِ وَ عُرِفُوا بِهِ، وَ النَّاسُ الْيَوْمَ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ، فَمَنْ أَقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّانِي، أَوْ شَهَرَ بِالزَّانِي، لَمْ يَنْبَغِ لِأَحَدٍ أَنْ يُنَاكِحَهُ حَتَّى يُعْرِفَ مِنْهُ التَّوْبَةَ. وَ ابُو الصَّبَّاحِ كِنَانِي، بِه سَنَدِي دِيْغَر، هَمِيْن خَبِر رَا اَز اِمَام صَادِق (ع) رَوَايَت كَرْدِه اِسْت.

۱- در وسائل، «خَيْمَه» را به فتح حاء و سکون ياء ضبط کرده، و ظاهراً این لحن است، و باید صحیح آن «خَيْمَه» باشد، به فتح حاء و سکون نون و فتح تاء.

۲- مصادر پیشین / نعمانی در تفسیر / سید مرتضی در رساله محکم و متشابه / وسائل، باب کراهة تزویج الزَّانِيَةِ * / عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَهُ... إِلَى أَنْ قَالَ: مَنْ شَهَرَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقِيمَ عَلَيْهِ حَدٌّ، فَلَا تَزَوَّجُوهُ حَتَّى تُعْرِفَ تَوْبَتَهُ. وَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي نِسَاءٍ كُنَّ بِمَكَّةَ مَعْرُوفَاتٍ بِالزَّانِي، مِنْهُنَّ سَارَةُ وَ خَيْمَةُ وَ رَبَابُ. حَرَّمَ اللَّهُ نِكَاحَهُنَّ، فَالْآيَةُ جَارِيَةٌ فِي كُلِّ مَنْ كَانَ مِنَ النِّسَاءِ مِنْهُنَّ.

*- شگفت است از صاحب وسائل که باب را تحت عنوان «کراهت تزویج زانیه و زانی» منعقد ساخته، و حال آنکه اخباری را که در همین باب آورده تماماً صراحت بر حرمت چنین نکاحی دارد.

۳- کافی / وافی، سنگی، کتاب النکاح، ص ۱۵ / و عن الباقر علیه السلام قال: هُم رِجَالٌ وَ نِسَاءٌ كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَشْهُورِينَ بِالزَّانِي فَنَهَى اللَّهُ عَنْ أَوْلِيكَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ النَّاسِ الْيَوْمَ عَلَى تِلْكَ الْمَنْزِلَةِ. مَنْ شَهَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَلَا تَزَوَّجُوهُ حَتَّى تُعْرِفَ تَوْبَتَهُ.

نمی‌کند در حالی که مؤمن است، زیرا اگر چنین کرد ایمان از او کنده می‌شود، چنانکه پیراهن از تن.^۱

و در روایت اسماعیل بن بزیع است که می‌گوید:

شخصی از حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ مردی پرسید که زنی را به نکاح متعه در آورده و با او شرط کرده که فرزندش را نخواهد. و من شنیدم که در پاسخش گفت: شایسته نیست زنی را تزویج نمایی جز آنکه مؤمنه و مسلمه باشد. زیرا خدای عز و جل فرموده: زانی جز با زانیه نکاح نکند.^۲

و محمد بن عیص در روایتی گفته است:

از صادق علیه السلام دربارهٔ متعه پرسیدم. فرمود: آری! اگر چنانچه عارفه باشد... تا آنکه گفت: از زنان کاشفه و داعیه و باغیه و شوهردار بپرهیزید.

پرسیدم: کاشفه‌ها چه زنانی هستند؟! گفت: زنانی که زنا کاری خود را بروز می‌دهند و خانه‌هایشان معلوم است و مردان نزد آنها می‌روند.

پرسیدم: داعیه‌ها کیستند؟! گفت: زنانی که مردان را به سوی خود می‌خوانند و به فساد معروفند.

پرسیدم: باغیه‌ها کیستند؟! گفت: زنان معروف به زنا.

پرسیدم: شوهرداران کیستند؟! گفت: زنانی که به غیر سنت، طلاق داده شده‌اند (مثل سه طلاقه کردن در یک مجلس، چنانکه اهل سنت می‌کنند).^۳

و در حدیث محمد بن فضیل آمده است که:

۱- کافی / وافی، چاپ سنگی، کتاب النکاح، ص ۵۶ / إِنْهَا نَزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ، فَلَمْ يُسَمَّ اللَّهُ الزَّانِي مُؤْمِنًا وَلَا الزَّانِيَةَ مُؤْمِنَةً. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ. فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ خُلِعَ عَنْهُ الْإِيمَانُ كَخُلْعِ الْقَمِيصِ.

۲- کافی / تهذيب / استبصار / الفقيه / وافی، چاپ سنگی، کتاب النکاح، ص ۵۶ / مُسْنَدًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أَسْمَعُ، عَنْ رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتْعَةً، وَ يَشْتَرِطُ عَلَيْهَا أَنْ لَا يُطَلَّبَ وَلَدُهَا، أَلَيْسَ قَالَ: فَقَالَ لَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ إِلَّا مُؤْمِنَةً أَوْ مُسْلِمَةً. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً. (في التهذيب، الآ بِمَأْمُونَةٍ، بدل؛ الآ بِمُؤْمِنَةٍ).

۳- کافی / تهذيب / استبصار / وافی، چاپ سنگی، کتاب النکاح، ص ۵۶ / عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمُتْعَةِ، قَالَ: نَعَمْ! إِذَا كَانَتْ عَارِفَةً. أَلَيْسَ قَالَ: وَ إِنَّا كُنَّا الْكُؤَاشِفَ وَالذَّوَاعِيَ وَ الْبَغَايَا وَ ذَوَاتِ الْأَزْوَاجِ. قُلْتُ: وَ مَا الْكُؤَاشِفُ؟ قَالَ: الْكُؤَاشِفُ وَ بُيُوتُهُنَّ مَعْلُومَةٌ وَ يُؤْتَيْنَ. قُلْتُ: وَ مَا الذَّوَاعِي؟ قَالَ: أَلَّا تَأْتِي يَدْعُونَ إِلَى أَنْفُسِهِنَّ وَ قَدْ عُرِفْنَ بِالْفَسَادِ. قُلْتُ: فَمَا الْبَغَايَا؟ قَالَ: الْمَعْرُوفُ بِالزَّانِي. قُلْتُ: فَذَوَاتُ الْأَزْوَاجِ؟ قَالَ: الْمُطَلَّقَاتُ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ.

از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدم: اگر زنی زیبا و بدکاره باشد، آیا دوست‌داری که مردی یک روز یا بیشتر او را نکاح متعه کند؟
گفت: اگر مشهور به زنا باشد، نه متعه کند نه نکاح دائم.^۱
و نیز در روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود:
زن اعلان‌کننده زنا تزویج نمی‌شود و مرد اعلان‌کننده زنا هم تزویج نمی‌شود، جز آنکه توبه آن دو شناخته شود.^۲

عمار بن موسی از ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده که گفت:
آیا حلال است مردی که با زنی زنا کرده او را به نکاح خود درآورد؟
فرمود: اگر رشدی در او یافت، آری! وگرنه با او به قصد حرام مراودت کند، چنانچه پیرو شد، بر او حرام است، و اگر خودداری کرد، با او ازدواج کند.^۳

شیخ حرّعاملی در وسائل، این روایت را هم، علی‌رغم صراحتش بر حرمت، حمل بر کراهت نموده، و بسیار شگفت است از او و از دیگر فقهاء که چگونه خبری را که موافق قرآن است، برخلاف نصّ صریح کتاب خدا و خود حدیث، حمل بر کراهت می‌کنند. زیرا صریح آیه است که: «و حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، و در حدیث می‌گوید: «فَهِيَ عَلَيْهِ حَرَامٌ!!»

از بحث مبسوطی که در این موضوع آوردیم، از صریح آیه و روایات، روشن شد که خداوند تزویج زانیه به مؤمن و بالعکس را حرام ساخته و نسخی در این موضوع حادث نشده، همانگونه که در هیچ آیه‌یی از کتاب خدا نسخ واقع نگشته است. پس آنچه را که بسیاری از فقهاء بدان فتویٰ داده و به صحت عقد و حلّیت زواج بین این دو رأی داده‌اند، اجتهاد در برابر نصّ است، و به وضوح مخالف صریح کتاب خدا و سنت می‌باشد و این هم که گفته‌اند: «نکاح تمتع با زانیه جائز است و زنا عدّه ندارد» قولی باطل است.

۱- همان مصادره عن محمد بن الفضیل قال: سألت أبا الحسن عليه السلام عن المرأة الحسناء الفاجرة هل تُجِبُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَمَتَّعَ بِهَا يَوْمًا أَوْ أَكْثَرَ فَقَالَ: إِنَّكَ أَنْتَ مَشْهُورَةٌ بِالزَّانَا فَلَا يَتَمَتَّعُ بِهَا وَلَا يَنْكِحُهَا.

۲- کافی / تهذیب / استبصار / من لا يحضره / وافی، چاپ سنگی، کتاب النکاح، ص ۲۵ / مُسْنَدُ ابْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تُتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ الْمُعْلَنَةُ بِالزَّانِي وَلَا يُتَزَوَّجُ الرَّجُلُ الْمُعْلَنُ بِالزَّانِي إِلَّا أَنْ تُعْرَفَ مِنْهُمَا التَّوْبَةُ.

۳- همان مصادره عن عمار بن موسی عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سألتُه عن الرَّجُلِ يَجُلُّ لَهُ أَنْ يُتَزَوَّجَ امْرَأَةً كَانَ يَفْجُرُ بِهَا؟ قَالَ: إِنْ آتَسَّ مِنْهَا رُشِدًا فَنَعَمْ! وَإِلَّا فَلْيُرَاوِدْهَا عَلَى الْحَرَامِ، فَإِنْ تَابَعَتْهُ فِيهِ عَلَيْهِ حَرَامٌ، وَإِنْ أَبَتْ فَلْيُتَزَوَّجْهَا.

حال یک چیز باقی مانده و آن اینکه آیا نکاح زانی بازاینه و مشرکه، و نکاح زانیه بازانی و مشرک
جائز است یا نه؟

در بیان این مطلب می‌گوییم:

آیه مورد بحث جمله خبری است که مفاد آن سرزنش و تهدید است با ذکر سنخیت. پس مراد این است که زانی، به مقتضای طبع و خلق و سیرت و عدم ایمانش، نکاح نمی‌کند، یعنی نزدیکی نمی‌کند مگر بازاینه یا مشرکه. وزاینه نیز به حکم سنخیتش، همین طور است. بر این اساس، از این جمله تشدید نهی از نکاح مردان و زنان پارسا با زنان و مردان بدکاره مستفاد می‌گردد. زیرا در آخر آیه تصریح بر تحریم می‌نماید. یعنی تناسب بین زانی و زانیه و مشرک و مشرکه اقتضاء دارد که این افراد بایکدیگر نکاح شهبانی کنند نه شرعی. زیرا اینان خود را در دائرة احکام اسلام قرار نداده‌اند و از اوامر و نواهی الهی اطاعت نمی‌کنند، و آنچه را که بخواهند انجام می‌دهند، و این آیه هم شبیه به قول دیگر خدای تعالی است که فرموده: *ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَعُوا*^۱ یا آنکه؛ *قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ*^۲ یا آنکه؛ *ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ*^۳ یا آنکه؛ *إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ*^۴ و در کتاب خدا از این آیات بسیار است.

اسحاق بن حریز می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:

مردی با زنی زنا می‌کند سپس به او پیشنهاد نکاح می‌دهد، آیا براو حلال است؟

گفت: آری! اگر از او دوری کند تا عده‌اش منقضی گردد و رَحِمَش پاک شود،

آنگاه می‌تواند با او ازدواج نماید، البته بعد از آنکه بر توبه او واقف گردد.^۵

و نیز از ابی بصیر است که می‌گوید:

از ابی عبدالله علیه السلام درباره مردی پرسیدم که با زنی فجور کرده، سپس خواسته

است با او ازدواج کند؟

گفت: اگر آن زن توبه نماید، ازدواج آن مرد با او حلال است.

پرسیدم: توبه‌اش چگونه شناخته می‌شود؟!

۱- (حجر ۳)

۲- (ابراهیم ۳۰)

۳- (انعام ۹۱)

۴- (فصلت ۴۰)

۵- کافی / وسائل، باب آن من زنی بامرأه لم تحرم علیه* / اسحق بن حریز عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له:

الرجل یفجر بامرأه ثم یدو له فی تزویجها، هل یحل له ذلك؟! قال: نعم! إذا هو آجنتبها حتی تنقضی

عدها باستیراء رحمتها، و إنما یجوز له أن یتزوجها بعد أن یقف علی توبتها.

*- و بازم خطاء شیخ حرّ عاملی است که در عنوان باب گفته است: «لم تحرم علیه».

گفت: اورا دعوت به همان روش حرام پیشین نماید، اگر خودداری کرد واز پروردگار خویش طلب مغفرت نمود، توبه او شناخته شده است.^۱
 واز حکم بن حکیم از ابی عبدالله علیه السلام است که:

در قول خدای عزوجل که گفته است «با زانیه نکاح نکنند جز زانی یا مشرک» گفت:
 اگر انسانی زنا کرد، سپس توبه نمود، هرگونه که خواهد ازدواج کند.^۲
 از دیگر آیاتی که بر عدم جواز تزویج زانیه دلالت دارد، دو آیه زیر است:
 وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ،
 فَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ،
 وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُمْ، بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ،
 فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ،
 مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ (نساء ۲۵)
 و هریک از شما که توان تزویج زنان مؤمن پارسا را نداشته باشد،
 پس دختران مؤمن جوانتان را که ملک یمین^۳ شمایند (برگزینند)،
 و خداوند به ایمان شما داناست، شما از یکدیگر بگریزید،
 پس به اذن اهلشان با ایشان ازدواج کنید و مزدشان را به خوبی بدهید،
 دخترانی که پارسایند، نه اهل فجور آشکارند و نه در نهان دوست می گیرند.

آیه دیگر:

الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ،
 وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ،
 أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (نور ۲۶)

۱- من لا یحضر / عن ابی بصیر قال: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ فَجَزَّ بِامْرَأَةٍ ثُمَّ أَرَادَ بَعْدَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا؟! فَقَالَ: إِذَا تَابَتْ حَلَّ لَهُ نِكَاحُهَا. قُلْتُ: كَيْفَ يُعْرَفُ تَوْبَتُهَا؟ قَالَ: يَدْعُوهَا إِلَى مَا كَانَا عَلَيْهِ مِنَ الْحَرَامِ، فَإِنْ آمَنَتْ فَاسْتَغْفَرَتْ رَبَّهَا عُرِفَ تَوْبَتُهَا.

۲- کافی / وافی، سنکی، کتاب النکاح، ص ۲۵ / عَنْ حَكَمِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الزَّانِيَةَ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٍ قَالَ: لَوْ أَنَّ إِنْسَانًا زَنَى ثُمَّ تَابَ تَزَوَّجَ حَيْثُ شَاءَ.

۳- ملک یمین؛ دختران و زنان خدمتگزار درخانه، که پیش از اسلام مورد خرید و فروش قرار می گرفتند و پیامبر اسلام، به طرق عدیده، دستور آزادی آنها را صادر نمود و به تدریج برده داری را از میان برداشت. این زنان و دختران، در جهان متمدن امروز هم وجود دارند.

زنان پلید از آن مردان پلیدند و مردان پلید هم از آن زنان پلید،
و زنان پاکیزه از آن مردان پاکیزه‌اند و مردان پاکیزه از آن زنان پاکیزه،
اینان از آنچه (مردم) می‌گویند میرا هستند، ایشان را آمرزش و رزقی کریم است.
طبرسی در مجمع البیان، در ذیل این آیه، از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام روایت کرده که
گفتند:

این آیه هم مثل آیه «الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» می‌باشد. جز آنکه عده‌یی از مردم
خواستند با آن زنان بدکار ازدواج کنند که خداوند نپیشان فرمود و این عمل را برای آنان
خوش نداشت.^۱

در اینجا البته این نکته شایان ذکر است که «کراهت» مذکور در این آیه، از قبیل اصطلاح فقهاء، به
معنای افضلیت ترک نیست. بلکه «کراهت» در اینجا مساوی با «حُرمت» است، به قرینه خود آیه. این
هم از بدیهیات است که هر چیزی هم جنس خود را جذب، و مخالف خود را دفع می‌نماید. اجزائی
که یکدیگر را بشناسند مؤتلف می‌شوند، و اگر نشناسند مختلف. و کراهت به معنای حرمت، در
آیات و اخبار بسیار آمده، مثل:

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا^۲ (اسراء ۳۸)
و كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ^۳ (حجرات ۷)

و حال ابیاتی از مولانا جلال‌الدین بلخی در این معنی:

طبیات آمد به سوی طیبین	مرخیشین را خبیثات است هین
چون تو جزو دوزخی هین هوشدار	جزو سوی کلّ خود گیر دقرار
ورتو جزو جستی‌ای نامدار	عیش تو باشد چو جنتت پایدار
تلخ با تلخان یقین ملحق شود	کی دم باطل قرین حق شود؟
ای برادر تو همین اندیشه‌ای	مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گلابی بر سرو جسیّت زنند	ورتو چون بولی برون افکنند
طلبها در پیش عطاران بین	جنس را با جنس خود کرده قرین

۱- مجمع البیان / عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام أنّهما قالا: هی مثل قوله: «الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً»، إِلَّا أَنَّ نَاسًا هَمُّوا أَنْ يَتَزَوَّجُوا مِنْهُنَّ فَتَنَاهُمُ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ لَهُمْ.

۲- همه اینها بدش نزد پروردگارت ناخوشایند است. یعنی «حرام است».

۳- و کفر و سرپیچی و نافرمانی را بر شما خوش نداشت. یعنی «حرام نمود».

صحبت ناجنس گوراست و لحد
زین تجانس زینتی انگیخته^۱

زانکه باطل، باطلان را می‌کشد
جنس خود را همچو کاه و کهر باست^۲

در بیابان زاغ را با لکلکی
تا چه قدر مشترک یابم نشان
خود بدیدم هر دو ان بودند لنگ
بایکی جغدی که او فرشی بود
وان یکی خفاش، کز سچین^۳ بود
وین یکی گرگی و یاخر یافرس
وین یکی در کاهدان همچون سگان
وین یکی در گُلخنی^۴ در تعزیت
وین دگر از بینوایی مُنفعَل
وین دگر در خاک خواری^۵ بس نهران
مرجعل را در چمین^۶ خوش شد وطن
این همی گوید که ای گنده بغل
هست آن نفرت کمال گلسستان
می‌زند، کای خس از این در دورباش

تو رهایی جو ز ناجنسان به جد
جنسها باجنسها آمیخته

باطلند و می‌نمایندم رَشَد
ذره ذره کاندین ارض و سَماس

آن حکیمی گفت دیدم هم تُکی^۳
در عجب ماندم بچستم حالشان
چون شدم نزدیک من، حیران و دنگ^۴
خاصه شهبازی که او عرشی بود
آن یکی خورشیدِ عَلِیِّین^۵ بود
آن یکی یوسف رُخی عیسی نَفَس
آن یکی پَران شده در لامکان
آن یکی سلطان عالی مرتبت
آن یکی خلقی ز اکرامش خَجَل
آن یکی سرور شده ز اهل زمان
بلبلان را جای می‌زید چمن
با زبان معنوی گُل باجَعَل
گرگریزانی ز گلشن بی‌گمان
غیرت من بر سر تو، دورباش

۱- مثنوی معنوی، بمبئی، دفتر دوم، ص ۱۱۱، گمان بردن کاروانیان که مگر بهیمة صوفی رنجوراست.

۲- مثنوی، بمبئی، دفتر ششم، ص ۶۱۹، حکایت سلطان محمود غزنوی و رفاقت او شب بادزدان.

۳- نُک: نوک / هم تُکی؛ هم نوک شدن و به یکجا نوک زدن و از یک طرف دانه خوردن.

۴- دَنگ: بیهوش، از خود بیخود، ابله.

۵- عَلِیِّین و عَلِیُّون؛ جمع عَلِیّ، مراتب عالیة جنت، نامه‌یی که اعمال نیکوکاران در آن ثبت است.

۶- سچین؛ مراتب سافله دوزخ / نامه‌یی که اعمال دوزخیان در آن ثبت است / دائم، ثابت.

۷- گُلخَن: تون حمام، کوره آتش، آتشدان، اجاق.

۸- خاری، به مغنای دَلت، به دون «واو» صحیح است. به «چند نکته ادبی» در مقدمه کتاب رجوع کنید.

۹- جَعَل؛ سوسک سرگین غلتان / چمین؛ سرگین.

ور بیامیزی تو بامن ای دَنَسِی
گر درآمیزد زُنُقِصانِ منست
گر درآمیزد به من آن زهرناک
حق مرا چون از پلیدی پاک داشت
یک رَگَم زیشان بُدُ و آن را بُرید
یک نشانِ آدم آن بود از ازل
یک نشانِ دیگر آنکه آن بلیس
پس اگر ابلیس هم ساجد شدی
هم سجودِ هر ملکِ میزانِ اوست

هر کسی را جفت کرده عدل حق
مونس احمد به مجلس چار یار
پیل را با پیل و بق را جنس بق^۳
مونس بوجهل عتبه ذوالخمار^۴

در پی این اطالۀ کلام در اثبات عدم نسخ در آیات قرآن، به این نتیجه می‌رسیم که فقیه باید قول خود را با کتاب مجید تطبیق دهد، نه آنکه قرآن را منسوخ بشمارد و قائل به قول بلا دلیل گردد. زیرا علاوه بر عدم وجود دلیل بر نسخ هر آیه‌یی، معقول نیست حکمی در کتاب، مذکور باشد، سپس منسوخ شود و بعد از نسخ، تلاوتش تا آخر دهر باقی بماند. اگر چنین بود، باید هم تلاوت و هم حکم آن منسوخ شود. زیرا بقاء هر یک، موجب گمراهی و اختلاف در میان امت می‌گردد. و نسخ آن هم باید منصوص کتاب باشد. و این سخنی است که درباره رجم هم گفته‌اند که قرائت آیه اش منسوخ، ولی حکمش باقی است. این نیز از خطاهایی است که در جای خود شرح داده‌ایم.^۵

نسخ در آیه صوم

آیه دیگری که جمعی از مفسران و فقهاء قائل به وجود «نسخ در قرآن» به آن استناد کرده‌اند، این

۱- جُعود؛ انکار، نپذیرفتن.

۲- مثنوی، بمبئی، دفتر دوم، ص ۱۵۰، سبب پریدن و چریدن مرغی که بامرغ دیگر هم جنس نبود.

۳- بق؛ پشه.

۴- مثنوی، دفتر ششم، ص ۵۹۷، قصه فقیر روزی طلب... // ذوالخمار، یکی از مشرکان عرب.

۵- تفصیل بحث «رجم» در کتاب «فقه استدلالی در مسائل خلافت» ص ۶۴۵ تا ۶۸۵ آمده است.

قسمت از آیه صوم است که می گوید:

وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ^۱ (بقره ۱۸۴)

اینان بدون هیچ دلیلی گفته اند: در آغاز نزول حکم صیام، مسلمین بین روزه داشتن و فدیة دادن مخیر بودند، یعنی هرکس که می خواست روزه نگیرد، به جای آن فدیة می داد. ولی پس از مدتی، این حکم منسوخ و دُرُست در آیه بعد چنین نازل گشت که:

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ^۲

و بعد از این بود که مأمور به روزه گرفتن شدند.

همانطور که گفتیم، سخن قائلان به این قول، در خصوص این آیه و نسخ آن نیز سخنی بی اساس و بلا دلیل است. بعضی گفته اند:

مراد از عبارت «عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» حَامِلٌ مُقْرَبٌ^۳ و مُرْضِعَةٌ^۴ کم شیر و شیخ و شیخه^۵ است.

زیرا علاوه بر مرض ساقط کننده روزه، اسباب دیگری هم وجود دارد که عرفاً مرض بر آنها صادق نیست، ولی در صورتی که یکی از آن اسباب وجود داشته باشد، روزه داشتن شاق و دشواری می گردد، ازین رو حکم آنها را تحت عنوان «عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» ذکر کرده است. بناء بر این تقدیر کلام این است «کسانی که طاقت می آورند ولی چیزی برایشان عارض می شود که مانع طاقت آوردن می گردد، باید فدیة دهند».^۶ پس عبارت «وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» کلام مُسْتَأْنَف است و ربطی به ما قبل ندارد و معنایش «وَ صَوْمُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ» می باشد.

مامی گوئیم: اینها هم سخنانی بی دلیل است و هیچ حاجتی به این تکلفات دور از ذهن و بی دلیل منطقی نیست، که منتهی شود به قول به نسخ و حذف و تقدیر و فصل آنچه ظاهرش وصل است، مثل «وَ أَنْ تَصُومُوا...»، در حالی که اخبار خلاف همه اینهاست.

دلایل ما عبارتند از:

الف؛ آیه: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. خدا کسی را مکلف نمی سازد جز به اندازه توان او. «وُسْع» در لغت، به معنای گشایش است و «طاقت» فوق آنست. زیرا «طاقت»، بکاربردن تمام نیرو است و از دایره وسع تجاوز می کند. با آنکه قرآن تکلیف را منوط به وُسْع می نماید نه طاقت. و در همین آیه

۱- و بر آنان که (روزه داشتن) برایشان طاقت فرسا است فدیة مقرر شده که به اندازه خوراک یک مسکین است.

۲- پس هرکس از شما که ماه رمضان را دیدار کند، پس باید که در آن روزه بدارد.

۳- حَامِلٌ مُقْرَبٌ؛ زنی که وضع حمل او نزدیک است.

۴- مُرْضِعَةٌ؛ زن شیرده.

۵- شیخ و شیخه؛ پیرمرد و پیرزن.

۶- چنین گفته اند: «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» ثُمَّ عَرَضَ لَهُمْ مَا يَمْنَعُ الطَّاقَةَ فِدْيَةٌ.

می‌فرماید: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ. بناءً بر این تکلیف ایجابی مبتنی و منحصر به وجود یُسْر و وُسْع است و در وقتی که عملی فوق «وُسْع» باشد، ولی از دائره «طاقت» خارج نباشد، حکم در چنین موردی یا منفی است، و یا عامل به آن مختار است. و در برخی از موارد، مستحب است، مثل همین مورد که فرموده: «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ». نتیجه اینکه روزه بر کسانی که مریض و مسافر نیستند، و باید تمام قدرت و توان خود را بکار برند تا روزه را به پایان برسانند، روزه داشتن بر آنها واجب نیست و می‌توانند به جای آن فدیة دهند، که به اندازه خوراک یک مسکین است، هر چند در بعضی موارد مستحب است روزه داشتن را برفدیة دادن ترجیح دهند، و در هر حال بین این دو عمل مخیرند.

از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

به بندگان امری نشده جز آنچه که در توان آنهاست، و هر چیزی که مردم مأور به اخذ آن شده‌اند، در انجامش در عین گشایش و وسعتند، و هر چه را که در انجامش در گشایش نباشند، از ایشان و انواده شده، ولی در مردم خیری نیست.^۱

یعنی آنچه راهم که بندگان، در وُسْع و گشایش، مأور به انجامش شده‌اند، به خوبی و کمال، بانجام نمی‌رسانند. پس هیچ کس به اندازه به پایان بردن تمام طاقت خود مکلف نیست، بلکه به قدری که در توان اوست وظیفه دارد. یعنی از جانب شارع، مکلف و ملزم به انجام عملی نمی‌شود که عاده شاق و دشوار است. مانند کسانی که در هوای گرم تابستان به کارهای سخت از قبیل بنائی، کشاورزی، دروگری و غیر آن مشغولند و برخی از آنها در روزه گرفتن به سختی و عُسْر شدید دچار گشته با تحمل مشقت و رنج و بذل تمام نیرو و ضعف حال و عدم قدرت بر کار دُرُست، روزه را به سر می‌رسانند، نه در گشایش و آسانی. بر این معنی اخبار عدیده نیز دلالت دارد.

از حضرت باقر علیه‌السلام روایت شده که در تفسیر قول خدای تعالی «وَعَلَى الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ» فرمود:

سالخورده و کسی که تشنگی براو غلبه کند.^۲

و در روایت دیگر است که:

زنی که بر فرزندش می‌ترسد، و سالخورده.^۳

۱- کتاب التوحید، صدوق / عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام: ما أمر العباد إلا دون سعتهم، وكل شئ أمر الناس بأخذه فهم متسعون له، و مالا يتسعون له فهو موضوع عنهم، ولكن الناس لا خير فيهم.

۲- کافی / تهذیب / وافی، کتاب الصیام، باب العاجز عن الصیام / تفسیر عیاشی، ذیل آیه / الشیخ الکبیر و الذی یأخذهُ العطاش.

۳- المرأة تخاف علی ولدها و الشیخ الکبیر.

والبته روشن است که ذکر - سالخورده و تشنه - از باب ذکر بعضی از مصادیق آیه است. و اما قول خدای تعالی که فرموده: «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ»^۱ بر این معنی دلالت دارد که مُطِيق (صاحب طاقت) می‌تواند روزه را به پایان برساند، ولی به سختی و دشواری، و دارای مرتبه‌یی از توانمندی است که میزانش از «وَسِع» کمتر است و تکلیف حتمی روزه را ایجاب نمی‌کند.

از ابی‌عبدالله علیه‌السلام است که:

از او درباره شخصی پرسیدند که از روزه داشتن در ماه رمضان ناتوان شده؟

فرمود: هر روز به اندازه‌یی که خوراکی یک مسکین را باشد صدقه دهد.^۱

و در روایت دیگر آمده است که: برای هر روز یک مُد.^۲

ابن مسکان می‌گوید:

به ابی‌عبدالله علیه‌السلام گفتم: همسر من روزه دو ماه را بر خود واجب ساخته ولی

وضع حمل نمود و پس از آن دوباره حمل گرفت و توان روزه داشتن نیافت.

فرمود: برای هر روز به اندازه یک مُد به مسکینی صدقه دهد.^۳

آیه صوم و عدم نسخ آن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ،

كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ،

و عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ،

فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ،

وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره ۱۸۳ و ۱۸۴)

ای آنان که ایمان آورده‌اند روزه داشتن بر شما واجب شد،

۱- کافی / عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام، فی رَجُلٍ ضَعْفَ عَن صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ؟ قَالَ: يَتَصَدَّقُ عَن كُلِّ يَوْمٍ بِمَا يُجْزِي مِن طَعَامِ مِسْكِينٍ.

۲- لِكُلِّ يَوْمٍ مُدًّا / «مُد» برابر است با وزن تقریبی یک کیلو. البته در اوزان «مُد» اختلاف کرده‌اند و بعضی آن را تا حدود سه کیلو هم دانسته‌اند. ۲۹۲ درهم که معادل سه کیلو می‌باشد.

۳- کافی / من لا یحضر / وسائل، کتاب الصوم، باب جواز افطار الحامل المُقَرَّب / عن ابن مسکان قال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أُمَّرَأَتِي جَعَلَتْ عَلَيَّ نَفْسَهَا صَوْمَ شَهْرَيْنِ فَوَضَعَتْ وَ أَدْرَكَهَا الْحَبْلُ فَلَمْ تَقْوِ عَلَيَّ الصَّوْمِ؟ قَالَ: فَلْتَصَدَّقْ مَكَانَ كُلِّ يَوْمٍ بِمُدٍّ عَلَيَّ مِسْكِينٍ.

همان گونه که بر پیشینیان شما واجب گشته بود، باشد که پرهیزگار شوید. روزهایی شمرده شده، پس هرکس از شما که مریض باشد یا در سفر، روزهای دیگری را (غیر از رمضان) روزه بدارد،

و بر آنان که تمام توان خود را بکار می‌گیرند (بیش از درحدّ وُسع)، فدیة‌یی است به اندازه خوراک یک مسکین،

پس هرکس داوطلبانه پزیرای خیر شود (و روزه بگیرد) همان برایش نیکوترین است، و اگر روزه بدارید برایتان بهتر است، اگر (فضیلت آن را) دانسته باشید.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ،

هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ،

فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ،

وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ،

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره ۱۸۵)

ماه رمضان که درباره آن قرآن نازل شده، و نیز برای هدایت مردم و دلایل روشنی از راه نمایی و جداسازی حق از باطل. پس هرکس از شما که این ماه را دیدار نماید باید که در آن روزه بدارد، و هر که مریض باشد یا در سفر، روزهای دیگری را (غیر از رمضان) روزه بگیرد، خدا برای شما آسانی می‌خواهد و سختی نمی‌خواهد.

از آیات فوق نتایج زیر حاصل می‌گردد:

اولاً؛ روزه داشتن حکمی است در حدّ وُسع انسان،

ثانیاً؛ در صورت عدم وُسع و توان، انجام هر عملی، از جمله روزه گرفتن، از شخص ساقط می‌شود.

ثالثاً؛ هر حکمی از احکام الهی که با سختی و طاقت فرسایی صورت پذیرد، دارای فضیلتی بزرگ است.

رابعاً؛ انجام هر فعلی که به انسان زیان وارد سازد، حرام است.

محمد بن مسلم می‌گوید:

از ابی عبداللّه علیه السّلام پرسیدم: حدّ بیماری در روزه‌داری، پس از بهبودی، تا کجا است؟

گفت: این مربوط به خود شخص است، او بیش از دیگران به خود آگاه است، هرگاه

نیرومند شد روزه بگیرد.^۱

و در روایت یونس است از سَمَاعَةَ که می‌گوید:

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: حد مرضی که مریض باید روزه‌اش را افطار نماید، مانند سفر، چیست؟

گفت: به خود شخص اعتماد شده و کار به اختیار او نهاده شده، اگر وضعی یافت افطار کند، و اگر توانی یافت روزه بدارد، هر مرضی که باشد.^۲

عُمَر بن اَدِیْنَه می‌گوید:

به ابی عبدالله علیه‌السلام نامه نوشته از او پرسیدم: حد مرضی که مریض افطار می‌کند و مرضی که بیمار قیام به نماز را وامی‌نهد چیست؟ گفت: بلکه انسان بر نفس خویش بیناست، و افزود: این به خودش مربوط است و او به نفس خویش داناتراست.^۳

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر روایت کرده می‌گوید:

از او پرسیدم: حدی که ترک روزه بر مریض واجب است چیست؟ گفت: هر مرضی که روزه بدان زیان رساند، مریض برای ترک روزه درگشایش و وسعت است.^۴

و عَمَّار بن موسی از ابی عبدالله صادق علیه‌السلام می‌پرسد:

آیا شخصی که سردرد شدیدی دارد، جائز است افطار نماید؟

فرمود: وقتی سردرد شدید یا تب تند یا چشم درد سختی دارد، افطار او حلال است.^۵

۱- کافی / وافی، چاپ سنگی، کتاب الصیام، باب حد مرض الذی یفطر صاحبه، ص ۴۵ / عن محمد بن مسلم قال: قلت لابی عبد الله عليه السلام: ما حد المرض إذا نقة في الصيام؟ فقال: ذاك إليه، هو أعلم بنفسه، إذا قوى فليصم.

۲- کافی / وافی، همان باب، ص ۴۴ / يونس عن سماعة قال: سألتُهُ ما حد المرض الذي يجب على صاحبه فيه الإفطار، كما يجب عليه في السفر؟ قال: هو مؤتمن عليه موقوف إليه، فإن وجد ضعفاً فليفطر، وإن وجد قوّةً فليصمه، كان المرض ما كان.

۳- کافی / تهذيب / استبصار / وافی، همان باب / عن عُمَر بن اَدِیْنَه قال: كَتَبْتُ إلى ابی عبد الله عليه السلام أسألُهُ: ما حد المرض الذي يفطر فيه صاحبه والمرضى الذي يدع صاحبه فيه الصلوة من قیام؟ قال: بل الانسان على نفسه بصيرة، وقال: ذاك إليه، هو أعلم بنفسه.

۴- وسائل، کتاب الصوم، باب ان حد المرض الموجب للإفطار ما يخاف به الاضرار وإن المريض يرجع الى نفسه في قوته وضعفه / علی بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال: سألتُهُ عن حد ما يجب على المريض ترك الصوم قال: كل شيء من المرض أضر بالصوم فهو يسعه ترك الصوم.

۵- کافی / همان باب از وافی / عن عَمَّار بن موسی عن ابی عبد الله عليه السلام سألُهُ فی رجل يجد في رأسه وجعاً من صداع شديد، هل يجوز له الإفطار؟ قال: إذا صدع صداعاً شديداً و إذا حم حمّاً شديداً و إذا رمدت عيناه رمداً شديداً فقد حل له الإفطار.

و نیز از آن حضرت روایت شده که گفت:

هر آنچه را که روزه بدان زیان رساند، افطار برای آن واجب است.^۱

و هم او فرموده است که: هرگاه روزه دار از درد چشمانش بترسد، باید افطار کند.^۲

و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که گفت:

بر سالخورده و کسی که تشنگی بر او غالب شود، حَرَجی نیست که در ماه رمضان افطار کنند، و هر یک از آنها برای هر یک روز، به اندازه یک مُد خوراک صدقه دهد، و قضاء روزه هم بر آنها نیست، پس اگر قادر به اداء صدقه هم نباشند، چیزی بر آنها نیست.^۳

مسأله؛ هرگاه در موارد تخییر بین روزه داشتن و فدیة دادن، فدیة را اختیار نماید، روزه اش قضاء ندارد. زیرا در مریض و مسافر، تصریح به قضاء کرده است، «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ». ولی در «فدیة» سخنی از «قضاء» نگفته است، و در صورتی که قضاء لازم بود، باید در همین قسمت از کلام بیان می فرمود. در اخبار هم، مانند کتاب، ذکر از وجوب قضاء در این مورد نشده، و حتی به عدم قضاء تصریح شده است، چنانکه در خبر اخیری که از محمد بن مسلم آوردیم این مطلب آمده است. مضافاً بر این امور، اصل بَرَاءت هم به قوت خود باقی است، زیرا ناقض این اصل باید دلیل قطعی باشد. و اما دو خبری که درباره حامل مُقَرَّب و مُرَضِعَة قَلِيلَة اللَّبَنِ در کافی و تهذیب و فقیه، به یک سند وارد شده،^۴ و مشتمل بر «قضاء» و «فدیة» با هم است، دارای اشکالاتی است که قابل عمل

۱- کافی / من لا یحضر / وافی، همان باب / کُلُّ مَا أَصَرَ بِهِ الصَّوْمُ فَلَا فِطْرَ لَهُ وَاجِبٌ.

۲- مصادر سابق / عَنْ حَرِيزٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا خَافَ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الرَّمَدِ أَفْطَرَ.

۳- همان مصادر / و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الَّذِي بِهِ الْعُطَاشُ لَا حَرَجَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُفِطِرَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ يَتَصَدَّقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي كُلِّ يَوْمٍ بِمُدٍّ مِنَ الطَّعَامِ وَ لَا قِضَاءَ عَلَيْهِمَا فَإِنْ لَمْ يَقْدِرَا فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِمَا.

۴- متن دو خبر، علاوه بر ماخذ مذکور در متن، در صوم و سائل، باب جواز افطار الحامل المُقَرَّب، نیز آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَجُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْحَامِلُ الْمُقَرَّبُ وَ الْمُرَضِعَةُ الْقَلِيلَةُ اللَّبَنِ لَا حَرَجَ عَلَيْهِمَا أَنْ تُفِطِرَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّهُمَا لَا تُطِيقَانِ الصَّوْمَ وَ عَلَيْهِمَا أَنْ تَتَصَدَّقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي كُلِّ يَوْمٍ تُفِطِرُ فِيهِ بِمُدٍّ مِنَ طَعَامٍ وَ عَلَيْهِمَا قِضَاءُ كُلِّ يَوْمٍ أَفْطَرَا فِيهِ تَفْضِيَانِيهِ. بعد. خبر دوم / علاوه بر ماخذ بالا، ابن ادریس در آخر سرائر، به نقل از مسائل الرجال، از احمد بن محمد جوهری و عبدالله بن جعفر حمیری از ابن مهزیار آورده است که: كَتَبْتُ إِلَيْهِ (إِلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ - حَضْرَتِ هَادِي) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَسْأَلُهُ عَنْ أَمْرَةِ تُرَضِعُ وَلَدَهَا وَغَيْرِ وَلَدِهَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَيَشْتَدُّ عَلَيْهَا الصِّيَامُ وَهِيَ تُرَضِعُ حَتَّى يَغْشَى عَلَيْهَا وَلا تَقْدِرُ عَلَى الصِّيَامِ، أَوْ تُرَضِعُ وَتُفِطِرُ وَتَقْضِي صِيَامَهَا إِذَا امْكَنَهَا، أَوْ تَدْعُ الرِّضَاعَ وَتَصُومُ. فَإِنْ كَانَتْ مِمَّنْ لَا يُمَكِّنُهَا اتِّخَاذُ مَنْ تُرَضِعُ وَلَدَهَا فَكَيْفَ تَصْنَعُ؟ فَكَتَبْتُ: إِنْ كَانَتْ مِمَّنْ يُمَكِّنُهَا اتِّخَاذُ ظَنِّهِ * أَسْتَرْضَعَتْ لَوْلَدِهَا وَآتَمَّتْ صِيَامَهَا، وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ لَا يُمَكِّنُهَا أَفْطَرَتْ وَ أَرْضَعَتْ وَلَدَهَا وَ قَضَتْ صِيَامَهَا مَتَى مَا امْكَنَهَا. / * - ظنر؛ دایه.

نمی‌باشد. از جمله آنها اینک:

اولاً؛ فقط همین دو خبر وارد شده، و هر دو از اخبار آحادی است که موجب ظنّ هم نمی‌شود، چه رسد به علم. در صورتی که تکلیف واجب، باید دلیل قاطعی از کتاب و سنت داشته باشد که موجب علم گردد، حتی بناء بر قول قائلان به حجّیت ظنّ، زیرا ایشان در واجب و حرام، به دلیل قاطع عمل می‌کنند نه به ظنّ، هر چند مشهور است که: *تَسُوا فِي الْفُرُوعِ مَا بَنَوْا عَلَيْهِ فِي الْأَصُولِ*^۱.

ثانیاً؛ این دو خبر مخالف اخبار بسیاری است که موارد فدیة را ذکر می‌کند، چون در هیچ یک از آنها ذکر از قضا نکرده، و تأخیر بیان از وقت حاجت، که همان حین سؤال است، از شخص حکیم قبیح و مُحال است، تا چه رسد به رسول امین که شارع دین است، و ائمه طاهرین که أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ و مَبْنِيَّ احکامند.

ثالثاً؛ اگر در مواردی فدیة و قضا، هر دو واجب بود، در همان آیه‌یی که فدیة را ذکر نموده باید بیان می‌کرد. و در صورت عدم بیان، تأخیر بیان از وقت حاجت است که ممتنع می‌باشد.

رابعاً؛ هرگاه فدیة و قضا، هر دو در یک مورد واجب باشد، لازمه آن اجتماع بین عَوْض و مَعْوَض است. زیرا «فدیة» عَوْض روزه است، پس اگر قضا روزه هم لازم باشد، جمع بین هر دو می‌باشد، که این نیز ممتنع است. نتیجه آنکه دو مورد مذکور در آن دو خبر، یعنی زنی که وضع حملش نزدیک است (حامل مُقَرَّب) و شیرده کم شیر، (مَرْضِعَةٌ قَلِيلَةُ اللَّبَنِ)، مانند سایر موارد فدیة است که قضا ندارد.

و باز از صادق آل علیه السلام روایت است که فرمود:

أُمُّ سَلِيمَةَ، که خدای رحمتش کناد! در ماه رمضان از درد چشم شکایت نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَرَدَ، و او فرمان داد که افطار نماید.^۲

اخباری که در بالا آوردیم، برخی از مصادیق وُجُوب افطار را بیان کرده است، ولی جمعاً این قانون را افاده می‌کند که هرگاه مکلفی احتمال دهد که از روزه گرفتن زیان می‌بیند، افطار بر او واجب می‌گردد، و تشخیص چنین احتمالی هم به عهده خود او گزارده شده و دیگر نیازی به تشخیص پزشک هم ندارد، مگر آنکه خود شخص نتواند تشخیص دهد. و چنانچه تحمل روزه از حدّ توان خارج باشد و تمام طاقت و نیروی مکلف را طلب کند، فدیة دادن جای روزه گرفتن را می‌گیرد.

۱- آنچه را که در علم اصول مبنی قرار دادند، در فروع، بدست فراموشی سپردند.

۲- همان مصادر/ و رَوَى سَلِيمَانُ بْنُ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اِشْتَكَّتْ أُمُّ سَلِيمَةَ، رَحِمَهَا اللَّهُ! عَيْنَهَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تُفْطِرَ.

فیض در وافی و در تفسیر صافی همین قول را اختیار کرده،^۱ ضمن آنکه نسخ در آیه را هم مردود ندانسته است.

همانگونه که در مَطَاوِی بحث گفتیم، اصلاً نیازی به این تَکَلُّفَاتِ دُوراز ذهن نیست که گاهی قائل به نسخ شوند، باینکه اخبار معصوم برخلاف آن دلالت دارد، و گاهی ملتزم به حذف و تقدیر و یا فصل چیزی شوند که ظاهرش وصل است.

حال اگر برخلاف کلام معصوم علیهم السّلام بگویی که اگر تشخیص به عهده خود شخص باشد، راه بر بهانه جویان باز شده روزه خواری رواج می‌گیرد، در جواب می‌گوییم: روزه گرفتن یکی از احکام دین است، و عمل به احکام، از لوازم ایمان، و از ثمرات اعتقاد می‌باشد. پس هرگاه کسی ایمان محکم و اعتقاد راسخ نداشته باشد، اگر در کمال قوّت و قدرت بدنی هم باشد، روزه نمی‌گیرد. و اگر از مردم حساب‌بیرد و تظاهر به دین‌داری را از اسباب امرار معاش و کسب قدرت و ثروت بداند، به تظاهر و ریاء و نفاق متوسل شده به ظاهر خود را روزه‌دار قلمداد می‌کند، و در باطن و خفاء افطار می‌نماید. و اما در صورتی که ایمان داشته باشد، هرگز بهانه‌جویی نکرده به مُرّ دستور دین و ممتن و وظیفه عمل می‌نماید، چه آن وظیفه روزه گرفتن باشد یا افطار کردن، مانند بقیه احکام.

بسیارند کسانی که مریض، یا پیرِ فرتوت، یا زن حامل، یا شیرده بوده‌اند، و از همه شنیده‌اند که روزه برایشان واجب نیست یا حرام است، باین حال مبادرت به افطار نکرده‌اند، و اگر چنانچه به آنها تفهیم شده که شرعاً و عقلاً وظیفه‌شان افطار و روزه‌شان معصیت است، با کراهت و بدون میل و رغبت افطار نموده‌اند.

به هر حال هر شخص مؤمنی باید حدود و مسائل هر حکمی را بداند و علماء دین هم موظفند حقایق احکام را شناخته و به مردم ابلاغ کنند تا حقیقت مسائل از کسی مکتوم نماند. در غیر این صورت ممکن است مردم از حق و حدود تعیین شده در احکام تجاوز نمایند، و به عذر تراشی و بهانه‌جویی،

۱- کلام فیض در دو کتاب: فی تفسیر آیه الصّوم: و علی الذّین یطیقونه فدیة، قیل کان القادِرُ علی الصّوم مُحْخِرًا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْفِدِیَةِ، لِکُلِّ یَوْمٍ نَصْفُ صَاعٍ، وَ قِیلُ مُدٍّ. وَ کَانَ ذَکَکَ فِی بَدِیِّ الْاِسْلَامِ حِینَ فُرِضَ عَلَیْهِمُ الصّوْمُ وَ لَمْ یَتَعَوَّدُوا فَرَحَصَ لَهُمْ فِی الْاِفْطَارِ وَ الْفِدِیَةِ. ثُمَّ نُسِخَ بِقَوْلِهِ: فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمْ الشَّهْرَ فَلِیَصُمْهُ. وَ قِیلُ اِنَّهُ مَنْسُوخٌ. بَلِ الْمَرَادُ بِذَکَکَ الْحَامِلُ الْمُقْرَبُ وَ الْمُرْضِعَةُ الْقَلِیْلَةُ اللَّبَنِ، وَ الشَّیْخُ وَ الشَّیْخَةُ. فَانَّهُ لَمَّا ذَكَرَ الْمَرَضَ الْمُسْقِطَ لِلْفَرَضِ وَ کَانَ هُنَاکَ اسْبَابٌ اُخْرٌ لَیْسَتْ بِمَرَضٍ عُرْفًا لَکِنْ یَشْتَقُّ مَعَهَا الصّوْمُ ذَكَرَ حُکْمَهَا، فِی کَوْنِ تَقْدِیرِهِ: وَ عَلَی الذّیْنَ یطیقونه. ثُمَّ عَرَضَ لَهُمْ مَا یَمْنَعُ الطَّاقَةَ فِدِیَةً، وَ هَذَا هُوَ الْمَرْوِیُّ عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ. وَ یُوَیِّدُهُ مَا وَرَدَ فِی شَوَادِ الْقِرَائَةِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ «وَعَلَى الذّیْنَ یطیقونه» اَوْ یَتَکَلَّفُونَهُ. وَ عَلَی هَذَا یَکُونُ قَوْلُهُ «وَ اَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ» کَلَامًا مُسْتَأْنَفًا لَا تَعْلُقُ لَهُ بِمَا قَبْلَهُ، وَ تَقْدِیرُهُ: وَ اِنْ صُومَکُمْ خَیْرٌ عَظِیْمٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ فِضَالَ الصّوْمِ وَ خَوَاصَّهُ. وَ هَذَا مَا قَالُوْهُ فِی مَعْنَى الْاَیَةِ.

در جایی که روزه بر آنها واجب است، افطار کنند. بناء بر این اشکال مزبور ساقط است. و برعکس، هرگاه سختگیری بیجا شود، و به افرادی که باید با تحمل رنج و مشقت فراوان روزه را بپایان برسانند، گفته نشود که بین روزه گرفتن و فدیة دادن مختیرند، هرچند روزه بر فدیة مرجح است، به شرطی که ضرر نداشته باشد، موجب می گردد گروهی از مردم روزه خود را افطار کنند و فدیة هم ندهند.

از این بحث مَطُول، خواستیم به طور مُبْرَهَن و مستدل، از کتاب و سنت و عقل، به این نتیجه برسیم که آیاتی را که مفسرین و فقهاء، از منسوخات شمرداند، دلیلی بر نسخشان قائم نیست، بلکه ادله بر خلاف آنها قائم است.

وَمَتَّ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انعام ۱۱۵)

و کلمه پروردگارت به راستی و درستی به انجام رسید، دگرگون کننده یی برای کلمات او نیست و او شنوای دانا است.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (فصلت ۴۲)

باطل، نه از پیش رو بدان رسد و نه از پشت سر، تنزیلی است از سوی حکیمی پسندیده.

و اما اینکه در برخی از اخبار، از جمله در نهج البلاغه آمده است که قرآن مشتمل بر ناسخ و منسوخ است، به همان معنایی است که گفتیم. یعنی احکامش ناسخ ادیان پیشین است. زیرا آنچه از کتب سابقه که تحریف نشده است، در قرآن، به بیان آتم و اکمل، مذکور است، و حاجتی برای رجوع به کتب سالفه باقی نمانده، پس مانند آن یا بهتر از آن در قرآن آمده است، مثل احکام و اعمال و عبادات، که از آنچه اهل کتاب دارند، جامع تر و کامل تر می باشد. و اما آنچه هم که به تحریف^۱ یا زاویه نسیان سپرده شده، همانند یا بهترش در قرآن آمده است.^۲

و اما اشمال قرآن بر منسوخ، بر دو گونه است. نوع اول آنست که حکم منسوخ عیناً ذکر شده باشد،

مثل:

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا^۳ (انعام ۱۴۶)

منسوخ نوع دوم احکامی است که با توراة یا انجیل مغایرت دارد، مثل اختیار چهار زن در اسلام، که با حکم انجیل بر حرمت بیش از یک زن مخالف است. پس قرآن مبین آن منسوخ می باشد. بناء بر این

۱- يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ (مائده ۱۳)

۲- قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْضُوا عَنْ كَثِيرٍ (مائده ۱۵)

۳- و بر یهود حرام نمودیم هر حیوان پنجه داری را، و از گاو و گوسفند، چربی هایش را بر ایشان حرام ساختیم.

معنای برخی از روایات که مشتمل بر ذکر ناسخ و منسوخ در قرآن است، این نیست که حکمی در قرآن منسوخ شده، و ناسخ آن هم در قرآن است. اگر چنین بود، باید هر ناسخ و منسوخی مبین و معین باشد. و در صورتی که آیه ناسخ و آیه منسوخ واضح و صریح نباشد، موجب ضلالت می‌گردد. اگر کتابی که *إلى يوم القيامة*، برای مردم سند و حجت است، برخی از احکامش مجهول یا منسوخ باشد، نه تنها موجب هدایت نمی‌شود، بلکه باعث گمراهی و حیرت نیز می‌گردد.

حروف مُقَطَّعَه در قرآن

سه سوره مدنی و بیست و شش سوره مکی با حروف مقطعه آغاز شده‌اند. سوره‌های مدنی عبارتند از بقره، آل عمران و رعد. در بیست و هفت سوره از بیست و نه سوره‌ای که با این حروف آغاز شده‌اند، بعد از آنها لفظ «کتاب» یا کلمه‌یی که دارای همین مفهوم باشد، مثل ذکر یا قرآن یا کتاب آمده است، به ترتیبی که ذیلاً می‌آوریم. مفسران نزدیک به ده قول در معانی این حروف گفته‌اند که هیچ یک مفید معنای مقصود نیست، و ما پس از نقل آیات، به بیان مراد از ذکر حروف مقطعه در ابتداء بعضی از سوره‌ها می‌پردازیم.

الم، ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره ۱ و ۲)

الم، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ (آل عمران ۱ تا ۳)

المص، كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لَسْتَنْدِرَ بِهِ (اعراف ۱ و ۲)

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (يونس ۱)

الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود ۱)

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (يوسف ۱ و ۲)

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ (رعد ۱)

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ (ابراهيم ۱)

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقرآنٍ مُبِينٍ (حجر ۱)

كهيعص، ذِكْرٌ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (مريم ۱ و ۲)

طه، مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، إِلَّا تَذَكَّرَ لَنْ يَحْشَى (طه ۱ تا ۳)

طسم، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (شعراء ۱ و ۲)

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ، هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (نمل ۱ و ۲)

طسم، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (قصص ۱ و ۲)